

بحث در فرع اول از مسئله ۱۳ از مسائل استطاعت در این بود که آیا گرانی قیمت ها مانع وجوب حج می شود؟

سه قول داشتیم: قول اول این بود که گرانی مانع از وجوب نیست و اگر می تواند بخرد و اگر نمی تواند مستطیع نیست. قول دیگر این بود که گرانی مانع وجوب حج است و قول سوم تفصیل بود، یعنی بین ضرر مجحف و غیر مجحف فرق است، اگر ضرر مجحف است مستطیع نیست و اگر ضرر کم است مستطیع است.

تفصیل دیگری هم ما داریم و آن این که بین گرانی عام و گرانی خاص فرق است، یعنی اگر گرانی عام است باید تهیه کند و مستطیع است، اما اگر گرانی خاص است مستطیع نیست.

**دلیل مشهور** (وجوب با گرانی ساقط نمی شود): **اطلاقات**

اطلاقات ادله استطاعت و اطلاق «مایحج به» و زاد و راحله و اطلاق «القدره علی الحج» که همه مطلق است. جایی را که زاد و راحله گران است و این شخص توانایی خرید را دارد شامل می شود.

**دلیل غیر مشهور** (غلاء مانع وجوب): **ادله لاضرر و لا حرج**

زیر بار این گرانی رفتن ضرر و حرج است و ادله لاضرر و لا حرج اطلاقات را تخصیص می زند. بعضی از بزرگان مانند آقای حکیم و دیگران در مقابل دلیل لاضرر و لا حرج بیانی دارند و معتقدند بعضی از واجبات ذاتاً ضرری (مانند زکات، خمس، جهاد و ...) و بعضی از واجبات گاهی ضرری و گاه بی ضرر است (مثل روزه)؛ این قبیل واجبات به هنگام ضرر به وسیله ادله لاضرر برداشته می شود. نسبت ادله صیام با دلیل لاضرر ولو عموم من وجه است ولی ادله لاضرر حاکم است و جلوی اطلاقات عام را می گیرد ولی در عباداتی که سر تا پا ضرر است (مثل زکاة و خمس) اگر با ادله لاضرر پیش بیاوریم، چیزی برای خمس و زکات نمی ماند.

حج هم از عباداتی است که ذاتش ضرری است و با ادله لاضرر نمی توان جلوی آن را گرفت و ارزان و

گران‌ش ضرری است؛ به عبارت دیگر نسبت بین دلیل زکات و خمس و حج با ادله لاضرر، عموم و خصوص مطلق است، پس اطلاقات حج، ادله لاضرر را تخصیص می‌زند، بنابراین ادله لاضرر و لاجرج شامل اینجا نمی‌شود.

قلنا: این سخن بسیار عجیب است که ما اینجا را ضرری بدانیم. هزینه‌هایی که در جامعه می‌شود، دو گونه است: یک قسم هزینه‌های شخصی است مثل لباس، غذا، منزل و ...

قسم دیگر هزینه‌های عمومی مثل حفظ امنیت، احداث جاده بین شهرها، ساخت مدارس و بیمارستانها، حفظ کشور و ... که همه هزینه دارد و هزینه این امور عمومی را دولت باید بپردازد و آن را از مردم می‌گیرد. فلسفه مالیات، خمس و زکات این است که این هزینه‌های عمومی پرداخت شود.

آیا هزینه در چنین جایی ضرر است؟! خمس و زکات و پرداخت این هزینه‌ها ضرر نیست و حج هم از این قبیل است و منهای اجر اخروی باعث عظمت اسلام و مسلمین است و بسیار بعید است که جهاد، خمس، زکات و حج را ضرری بدانیم.

بنابراین همه واجبات مالی منفعت است، منتهی خرید به قیمت گران مشمول لاضرر است. با این بیان دلیل قائلین به قول دوم زنده می‌شود.

#### دلیل قول سوم (تفصیل):

از آنچه ذکر شد دلیل قائلین به تفصیل هم روشن می‌شود، چون عرف می‌گویند اگر گرانی کم است بخرد ولی اگر گرانی زیاد است لازم نیست، پس قول سوم قابل قبول است و قول چهارم هم که تبصره‌ای بر قول سوم دارد، مانند قول سوم است یعنی گرانی عام را کسی گرانی نمی‌داند ولی گرانی خاص ممکن است داخل در عنوان لاضرر باشد.

در اینجا یک روایت داریم که دلیل قول سوم دانسته‌اند و چون یک روایت است لازم است سند آن بررسی شود:

\* ... محمد بن یعقوب (ثقه)، عن أبي علي الأشعري (احمد بن إدريس از ثقات و از بزرگان قم)، عن محمد

بن عبد الجبار (از بزرگان و ثقات) عن صفوان بن يحيى (وكيل امام رضا و امام جواد(عليهما السلام)) عن

ذریح المحاربی (شیخ طوسی او را توثیق کرده و عده ای در مورد آن سکوت کرده اند در مجموع می توان روایت را معتبر و قابل قبول دانست) عن أبي عبدالله قال: من مات و لم يحجّ حجّة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به (معنی عامی است که گرانی را هم شامل است) أو مرض لا يطيق فيه الحجّ أو سلطان يمنعه فليمت يهودياً أو نصرانياً. (۱)

روایت می فرماید اگر مجحف باشد مانع حج است.

نتیجه: بین مجحف و غیر مجحف و بین غلاء شخصی و عام فرق است.

---

۱. ج ۱، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

46- ادامه م ۱۳ و م ۱۴ (نفقة العود) - ۸۵/۰۹/۲۶

بحث در مسئله ۱۳ از مسائل استطاعت به فرع دوم رسید.

فرع دوم: انخفاض قیمتها

ارزان شدن گاهی منجر به ضرر می شود، به عنوان مثال شخصی مستطیع است و اموال فراوانی دارد ولی اگر الآن بخواهد بفروشد، مشتری به قیمت بازار نیست و باید زیر قیمت بفروشد. آیا واجب است این شخص اجناسش را بفروشد و به حج برود؟

حق این است که همان شقوق و احتمالاتی که در فرع اول در بحث ارتفاع قیمتها داشتیم در این بحث هم می آید، به این بیان که گاهی قیمت کلّ بازار پایین آمده و در همه جا چنین است (انخفاض عام) و گاه من گرفتار اشخاص بی انصاف شده ام و وقت تنگ است (انخفاض خاص) و گاه ارزانی بر حسب عوارض است به عنوان مثال دارای هتلی است که اطاقهای متعدّد دارد ولی به اندازه کافی مسافر نیست و مجبور است یک اطاق چهار نفره را به یک نفر و به زیر قیمت بدهد و یا اتوبوس دارد ولی مسافر به تعداد کافی نیست بنابراین تمام صور فرع قبل در اینجا می آید.

بعضی معتقدند چنین شخصی مستطیع است و باید بفروشد و برود و به اطلاقات استطاعت تمسک می کنند و بعضی به لاضرر و لا حرج تمسک کرده و می گویند فروش اموال لازم نیست و این شخص مستطیع نمی باشد. بعضی دیگر بین مجحف و غیر مجحف و بعضی بین ضرر عام و غیر عام فرق گذاشته اند. ما نیز همانند فرع قبل بین ضرر عام و خاص و مجحف و غیر مجحف فرق می گذاریم، یعنی اگر ضرر عام و غیر مجحف بود باید تحمل کند. بعضی از فقها فرع انخفاض قیمتها را مطرح نکرده اند.

\*\*\*

**مسألة ۱۴: يعتبر فی وجوب الحج وجود نفقة العود إلى وطنه** (آیا راحله یا تخلیة السرب هم همین حکم را دارد؟ آیا سلامت هم شرط است یعنی وقتی می داند که در بازگشت سالم نخواهد بود آیا مستطیع است؟ آیا شرط دیگر هم لازم است؟) **إن أرادہ (عود به وطن) أو إلى ما أراد التوقف فيه بشرط أن لا تكون نفقة العود إليه أزيد من العود إلى وطنه إلا (استثنا از شرط است) ألجأته الضرورة إلى السكنى فيه.**

**عنوان مسئله:**

در این مسئله بحث در این است که آیا هزینه های بازگشت جزء استطاعت است؟ مسئله دارای شقوقی است که در کلام فقها و بزرگان آمده است:

**صورت اول:** بعد از زیارت خانه خدا می خواهد به وطن باز گردد.

**صورت دوم:** بعد از زیارت خانه خدا نمی خواهد به وطن برگردد که گاه مجبور است و گاه ضرورت نیست و می تواند به وطن برگردد.

**صورت سوم:** شخصی خانه به دوش است و تعلقی به بلدی ندارد.

**صورت چهارم:** بعد از زیارت خانه خدا می خواهد آنجا بماند.

**صورت پنجم:** مخیر است بین این که آنجا بماند یا به وطنش برگردد و هر دو برایش مساوی است.

ممکن است صور دیگری هم بتوان اضافه کرد، البتّه غالب مردم از قبیل قسم اوّل هستند.

اقوال:

ظاهر کلمات مشهور اطلاق دارد و هزینه رفت و برگشت را شامل است و سراغ این شقوق نرفته اند.

مرحوم صاحب شرایع می فرماید:

و المراد بالزاد قدر الکفایه من القوت و المشروب ذهاباً و عوداً و بالراحله راحله مثله. (۱)

کلام ایشان مطلق است و رفت و برگشت را شامل است و اشاره ای به صور و شقوق نشده است. بسیاری از اصحاب هم کلامشان مطلق است.

در کلمات عامّه هم همین گونه است. ابن قدامه در مغنی می گوید:

و الزاد الذی تشترط القدره علیه هو ما یحتاج إلیه فی ذهابه و رجوعه. (۲)

بسیاری از علمای متأخرین (عروه و حواشی آن و تحریر الوسیله) شقوقی را استثنا کرده اند. این کلمات به صورت مبسوط تر در حدائق ذکر شده است و اجمال آن همان است که ذکر شد. تنها کسی که از او مخالفت نقل شده شافعی است که می گوید نفقه بازگشت لازم نیست. کلام شافعی را مرحوم صاحب حدائق از قول مرحوم علامه چنین نقل می کند:

و الشافعی فی اعتبار نفقه العود هنا وجهان: اعتبارها (نفقه عود) للمشقّه الحاصله بالمقام فی غیر وطنه (کأنّ به لاجرج تمسک کرده) و هو الذی اخترناه و الثانی عدمه (عدم اعتبار نفقه عود) لتساوی البلاد بالنسبه إلیه. (۳)

خلاصه اقوال:

کلام مشهور اطلاق دارد و ایاب و ذهاب را شامل است و گروهی از متأخرین هم تفصیلی برای این مسئله قائل شده اند و شافعی نفقه عود را طبق یک قول لازم ندانست.

ادله:

در این مسئله نصّ خاصّی نداریم بنابراین ما هستیم و اطلاقات. مقتضای آیه «لله علی الناس حجّ البيت من استطاع إلیه سبیلاً» (۴) فقط ذهاب است.

اطلاق روایات دهگانه «عنده ما یحجّ به» هم ایاب ندارد و فقط ذهاب است. ظاهر روایاتی که تعبیر «القدره علیه» و تعبیر «له زاد و راحله» داشت، ذهاب است.

پس ما باشیم و ظاهر این اطلاقات فقط ذهاب مراد است و لکن این اطلاقات یک دلالت التزامی عرفی دارد، به این بیان که وقتی کسی هزینه برگشت را ندارد، عرف او را مستطیع نمی داند و در اطلاقات فقط نباید به اطلاق بدوی تمسک کرد بلکه باید لوازم آن را هم سنجید.

در ناحیه تخلیه السرب هم اگر می داند که موقع برگشت راه بسته خواهد بود، و یا در ناحیه سلامت می داند که در بازگشت سالم نخواهد بود، عرف این شخص را مستطیع نمی داند، چون عرف بازگشت را هم جزء استطاعت و ما یحجّ به می داند.

**یؤید ذلک؛** در بحث های آینده خواهد آمد که رجوع به کفایت و نفقه عیال در مدّت رفت و برگشت از شرایط حج است و اگر نداشته باشد مستطیع نیست.

بنابراین گر چه در بدو نظر اطلاقات دلالت بر این دارد که هزینه بازگشت جزء استطاعت نیست ولی عند الدقه و التأمل روشن می شود که استطاعت در بازگشت جزء استطاعت حج است.

و اما استثنائاتی که گفته شده بعضی درست است مثلاً کسی که قصد ماندن در مکه دارد نفقه بازگشت نمی خواهد و یا اگر در بازگشت به سوریه خواهد رفت که هزینه اش نصف بازگشت به ایران است آن مقدار جزو استطاعت است و یا خانه به دوش نفقه بازگشت ندارد، بنابراین به طور خلاصه این استثنائات مصادیق نادره ای است که دست هر عرفی داده شود استثنا می زند و در مورد آن هزینه بازگشت را لازم نمی داند.

---

۱. جواهر، ج ۱۷، ص ۲۵۴.

۲. ج ۳، ص ۱۷۱.

۳. ج ۱۴، ص ۸۵ - ۸۷.

۴. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

بقی هنا شیء:

مرحوم امام (رحمه الله) در مورد کسی بین عود به وطن و غیر وطن مخیر است، شرط کردند که هزینه عود به غیر وطن بیش از هزینه وطن نباشد. این مسئله واضح است و استطاعت به این است که شخص خرج کمتر را داشته باشد و لازم نیست هزینه بیش از آن را داشته باشد تا مستطیع شود. در ادامه مرحوم امام فرمود مگر این که مجبور شود به وطن دوّم برود که هزینه بیشتر دارد که در این صورت چون مجبور است هزینه بیشتر جزء استطاعت خواهد بود.

**مسألة ۱۵:** يعتبر فی وجوبه (حج) وجدان نفقة الذهاب و الإیاب، زائداً عما یحتاج إلیه (اضافه بر چیزی که مورد حاجتش می باشد مثل خانه و ...) فی ضروریات معاشه فلتابع دار سکنه اللائقة بحاله و لایاب تجمّله (لباس تجملّ در حدّ شأن) و لا أثاث بیه و لا آلات صناعته (ابزار کسب و کار) و لا فرس رکوبه أو سیّارة رکوبه و لا سائر ما یحتاج إلیه بحسب حاله و زیّه و شرفه (موقعیتش ایجاب می کند) بل و لا کتبه العلمیّة المحتاج إلیها فی تحصیل العلم، سواء کانت من العلوم الدینیّة أو من العلوم المباحة المحتاج إلیها فی معاشه و غیره و لا یعتبر فی شیء منها الحاجة الفعلیّة ولو فرض وجود المذکورات أو شیء منها بیده من غیر طریق الملك کالوقف و نحوه (اگر خانه ای در اختیارش قرار می دهند که لائق به شأنش هست و یا اباحه منافع می کنند، آیا در اینجا که بدل بی متّ و بی دردسری برای خانه و وسایل زندگی هست، لازم است بپذیرد و خانه اش را بفروشد و به حج برود؟) و جب بیعها للحج بشرط کون و ذلک غیر مناف لشأنه و لم یکن المذکورات فی معرض الزوال (خانه ای را که به او داده اند از او نگیرند و اگر در معرض زوال باشد لازم نیست خانه اش را بفروشد).

عنوان مسئله:

در باب دین مستثنیاتی داریم که مدیون مجبور نیست آنها را برای ادای دین بفروشد مثل خانه، وسایل

خانه، مرکب سواری و ...، البتّه اگر خانه را رهن گذاشته، باید بفروشد و مستثنیات دین برای جایی است که بدهی بدون رهن دارد.

در باب استطاعت هم چیزهایی هست که به حساب استطاعت نمی آید و باید آنها را کنار گذاشت مثل خانه، مرکب، زینت آلات زوجه و ... که اینها مستثنیات استطاعت است. در این مسئله بحث در مستثنیات استطاعت است و پنج صورت دارد.

۱- وسائل ضروری زندگی (حدّ اقل لباس و مسکن و وسائل منزل)

۲- وسائل رفاهی (وسائلی که ضروری نیست و بودنش بهتر است)

۳- وسائل تجمّل (زینت آلات مرأه)

۴- سرمایه و وسیله های کسب و کار

۵- مازاد بر این امور (مثلاً زمینی دارد که نیازی به آن ندارد).

این مسئله در کلمات بزرگان از عامّه و خاصّه مطرح است. مرحوم صاحب عروه این مسئله را در مسئله دهم مطرح فرموده و نحوه ورودش به این مسئله با ورود مرحوم امام متفاوت است و می فرماید برای استطاعت پول نقد و موجود بودن زاد و راحله لازم نیست و پولش باشد کافی است و اگر هیچ یک نباشد و املاک اضافه داشته باشد کافی است و بعد از ذکر این مقدمه می فرماید ولکن استثنائاتی دارد.

اقوال:

این مسئله (مستثنیات استطاعت) علی اجمالہ اجماعی است ولی در جزئیّاتش بحث است.

مرحوم کاشف اللثام می فرماید:

و اما استثناء المسکن و الخادم و الثیاب ففی المعتبر (محقّق) و المنتهی (علّامه) و موضع من التذکره

الإجماع علیه و یعضده انتفاء العسر و الحرج فی الدین ... و کذا فی التذکره الإجماع علی استثناء فرس

الركوب و لا أرى له وجهاً (کشف اللثام در فرس رکوب مخالف است و تصوّر ما این است که ایشان جایی را

می گوید که نیازی به فرس ندارد). (۱)

مرحوم نراقی در مستند می فرماید:



**المسألة الثالثة:** لا يباع لنفقة الحج الخادم و لا دار السكنى و لا الثياب المحتاج إليها و لا فرس الركوب و لا كتب العلم و لا أثاث البيت و لا آلات الصنائع كل ذلك مع الضرورة و الحاجة بقدرهما و على أكثرها حكاية الإجماع مستفيضة (ادّعى اجماع متعدد) (٢).

ابن قدامه در مغنی می گوید:

و يعتبر أن يكون هذا فاضلا عن ما يحتاج إليه لنفقة عياله الذين تلزمه مؤونتهم في مضيه و رجوعه ... و أن يكون فاضلا عما يحتاج هو و أهله إليه من مسكن و خادم و ما لابدّ منه. (٣)

علاوه بر مرحوم کاشف اللثام مرحوم شهید در دروس هم در بعضی از فروع مخالف است. اصل در مسئله چیست؟ ما نمی دانیم شخص با داشتن این وسائل مستطیع است یا نه؟ اصل عدم استطاعت است و کسانی که بخواهند بر این امور اشکال کنند، باید در مقابل این اصل دلیل بیاورند.

---

١. ج ٥، ص ٩٤.

٢. ج ١١، ص ٣٨.

٣. ج ٣، ص ١٧٢.

#### 48- ادامه مسئله ١٥ - ٨٥/٠٩/٢٨

بحث در مسئله پانزدهم از مسائل استطاعت در مستثنیات استطاعت بود، یعنی چیزهایی که لازم نیست فروخته شده و خرج حج شود مثل خانه، مرکب، اثاث خانه، لباس، آلات کسب و سرمایه و ... بر این امور ادّعی اجماع شده و فقط از دو نفر مخالفت نقل شده بود که مرحوم کاشف اللثام در مورد مرکب و مرحوم شهید در دروس در آلات کسب خدشه کرده اند.

**ادّله:**

در این مسئله برای استثنا دلایل متعددی می توان ذکر کرد :

**١- اصل:**

اگر دلیل دیگری نباشد اصل اقتضای براءت می کند، چون در تمام واجبات مشروط اگر در شرط یا در تحقق شرط یا در دایره و مفهوم شرط شک شود این شک، شک در مشروط خواهد بود و جایی که در مشروط شک شود اصل براءت است، بنابراین اصل اولیه اقتضا می کند که هر چرا که شک در استثنایش داشته باشیم، بگوییم مستثنی از استطاعت است.

## ۲- اجماع:

اجماع مدرکی بوده و قابل اعتماد نیست.

## ۳- مفهوم استطاعت:

در آیه «**لله علی الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً**» بیان شد که استطاعت عرفی مراد است و اگر کسی خانه و یا وسایل کسب و کارش را بفروشد و به حج برود، عرف او را مستطیع نمی داند. بنابراین مفهوم استطاعت خود دلیل بر این است که این امور جزء مستثنیات است.

## ۴- تمسک به قاعده لاضرر یا لاحرج یا هر دو:

کسی که خانه اش را بفروشد و به حج برود و بعد از بازگشت خانه نداشته باشد، حرج است و خدا در دین حرج قرار نداده است همان گونه که با اندک ضرر و حرج در وضو لازم نیست وضو بگیرد، در اینجا هم این حج حرجی است و لازم نیست.

## ۵- سیره مستمره:

تاکنون شنیده نشده که گفته شود خانمها زیور آلات و یا مردها آلات کسب و خانه شان را بفروشند و به حج بروند و سیره بر این جاری شده است.

به این دلیل فقها استناد نکرده اند در حالی که از بهترین ادله بر این معناست.

حال و هوای ادله پنج گانه با هم متفاوت است، چون ما مستثنیات را سه گونه کردیم: ضروریات، رفاهیّات و تجملیّات؛ آیا این ادله در هر سه جاری است؟

لاحرج در مورد ضروریّات زندگی است و رفاهیّات و تجملیّات را شامل نمی شود؛ بنابراین همه ادله شامل همه مستثنیات نمی شود البته، بعضی از ادله مثل سیره شامل تمام مستثنیات می شود، بنابراین مجموع

این ادله پنج گانه برای اثبات مجموع مدعا کافی است.

#### ۶- روایات:

روایات متعدد است ولی فقها سراغ روایات نرفته و فقط به لاجرح استدلال کرده اند.

بعضی از فقها فقط به روایت ذیل استدلال کرده اند که دلالتش خوب است:

\* ... عن ذريح المحاربي (شيخ طوسي ایشان را توثیق کرده و سند روایت معتبر است) عن أبي

عبدالله (عليه السلام) قال: من مات و لم يحجّ حجّة الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به (مستثنیات را شامل می شود چون فروش خانه و محلّ کسب و کار «حاجة تجحف به» است و برای ضروریات زندگی این حدیث خوب است) ... (۱)

سه روایت دیگر هم داریم که فقها به آن استدلال نکرده اند؛ اسناد این روایات معتبر نیست ولی روایات متضافر است و روایت سابق هم صحیحه بود، بنابراین من حیث المجموع می تواند دلیل باشد.

\* ... عن أبي الربيع الشامي (مجهول الحال و نامش را بعضی خلیل و بعضی خلیل و بعضی خالد گفته اند و توثیق نشده و تنها نقطه قوت در مورد او این است که حسن بن محبوب که از اصحاب اجماع است از او روایت نقل می کند که این دلیل بر توثیق نمی شود و فی الجمله دلیل بر حسن حال است و می توان

روایت را حسنه دانست) قال: سئل ابو عبدالله (عليه السلام) عن قول الله عزّوجلّ «لله على الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلا» فقال (عليه السلام): ما يقول الناس (عامّه)؟ قال: فقلت له: الزاد و الراحلة، قال: فقال

ابو عبدالله (عليه السلام): قد سئل ابو جعفر عن هذا فقال: هلك الناس (کسانی که زاد و راحله را کافی

دانستند گمراه و هلاک شدند) إذن لئن كان من كان له زاد و راحلة قدر ما يقوت عياله و يستغنى به عن الناس ينطلق إليهم فيسلبهم إياه لقد هلكوا إذن ... (این حدیث را مرحوم کلینی و مرحوم مفید در مقنعه

نقل فرموده اند که ذیل روایت از مرحوم مفید در مقنعه است) و يستغنى به الناس يجب عليه أن يحجّ

بذلك ثم يرجع فيسأل الناس بكفّه لقد هلك (معنی ذیل این است که دست به زندگی اش نزند و اگر اضافه

دارد به حج برود). (۲)

\* ... عن الأعمش (دو نفر به این نام آمده که یکی سلیمان بن مهران و دیگری اسماعیل بن عبدالله است

که هر دو مجهول الحال هستند) عن جعفر بن محمد (عليه السلام) في حديث شرايع الدين قال: و حج البيت

واجب على من استطاع إليه سبيلا و هو الزاد و الراحلة مع صحة البدن و أن يكون للإنسان ما يخلفه على

عِياله و ما يرجع إليه بعد حجه (اگر خانه یا وسایل کار یا مغازه اش را بفروشد دیگر بعد از حج چیزی

نخواهد داشت). (۳)

روایت بعد، از روایات دیگر روشن تر است، مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل فرموده که ظاهراً جمع

بندی از روایات متعدد است:

\* ... المروى عن ائمتنا (عليهم السلام) أنه (استطاعت) الزاد و الراحلة و نفقة من تلزمه نفقته و الرجوع إلى

كفاية إما من مال أو ضياع (مزرعه و باغ و ملک) أو حرفة (وقتی بر می گردد مالی داشته باشد و معلوم

می شود که لازم نیست خانه اش را بفروشد و به حج برود)... (۴)

این روایات ضروریات را قطعاً شامل است و رفاهیات را هم می گیرد چون بعضی از روایات مزرعه را هم

می گفت، ولی تجملات را شامل نمی شود.

تلخیص من جميع الأدلة و از انضمام بعضی به بعضی می توان نتیجه گرفت که مستثنیات استطاعت اموری

را که گفته شده شامل است.

در ذیل مسئله پانزدهم مرحوم امام فرع دیگری را که مانند تبصره بر این مسئله است مطرح فرمودند به

این بیان که آیا مستثنیات حتماً باید در ملک انسان باشد یا اباحه منافع و وقف هم کافی است؟ به عبارت

دیگر در استطاعت مالکیت مستثنیات شرط است یا مالکیت شرط نیست؟ به عنوان مثال خانه ای در خور

شأنش در اختیارش هست و می تواند آنجا بماند، حال اگر پولی به دستش رسید که می تواند خانه بخرد،

آیا چون خانه در اختیارش هست، مستطیع محسوب می شود؟ یا پدر خانه ای را به او اباحه در تصرف

کرده، آیا می تواند بگوید که چون خانه ملکی ندارم مستطیع نیستم؟

و یا امروزه خیلی ها اجاره نشین هستند و ناراحت هم نیستند و عسر و حرج نبوده و در شأنش هم هست،

آیا عدم مالکیت سبب عدم استطاعت می شود؟ آیا در استطاعت مالکیت خانه آمده است؟ خیر، بلکه تأمین

زندگی مراد است.

**جمع بندی:** ما در کلمه استطاعت مالکیت نداریم لذا می‌گوییم شأنیت و عدم عسر و حرج کافی است، بنابراین استطاعت مشروط به مالکیت نیست و اباحه در تصرف مستمری که در شأنش باشد نیز کافی است.

---

۱. ح ۱، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۱، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۴، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۵، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**۴۹- ادامه م ۱۵ وم ۱۶ (الشأنیه فی مستثنیات الاستطاعة) - ۸۵/۰۹/۲۹**

**«حدیث اخلاقی: معاشرت با همسایگان»**

**مقدمه:**

در اسلام بحث مفصلی در آداب معاشرت با همسایگان داریم که نشانه عواطف اسلامی است و به قدری به همسایه اهمیت داده شده که همدیف خویشان شمرده شده است. حضرت علی (علیه السلام) در بستر شهادت می‌فرماید: **الله الله فی جيرانکم ...** حضرت به قدری به این امر سفارش می‌فرمود که بعضی گمان می‌کردند که شاید حضرت بفرماید همسایه از همسایه ارث هم می‌برد، البتّه ولو ارث نمی‌برند ولی همدیف خویشاوندان هستند.

از بین احادیث متعدّدی که در این زمینه وارد شده دو حدیث را بیان می‌کنیم:

**متن و ترجمه احادیث:**

**قال الصادق (علیه السلام): حسن الجوار یزید فی الرزق (۱)**

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: همسایگی خوب، رزق را افزایش می‌دهد.

**عن عبد صالح (۲) قال: لیس حسن الجوار کفّ الأذى ولكن حسن الجوار صبرک علی الأذى. (۳)**

امام کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: همسایگی نیکو به این نیست که همسایه ات را ناراحت نکنی بلکه به این است که بر اذیت همسایه صبر کنی.

## شرح احادیث:

مطابق روایت اوّل امام(علیه السلام) می فرماید: همسایگی خوب رزق را افزایش می دهد که این از برکات الهی است و ما دلیل آن را نمی توانیم بفهمیم چون یک رابطه معنوی ماورای طبیعی است ولی می توان یک توجیه طبیعی برای آن بیان کرد چرا که وقتی همسایه ها خوب باشند با هم همکاری می کنند و همکاری در تمام امور مایه پیشرفت است.

مطابق روایت دوّم حسن جوار و همسایگی خوب به این است که اگر از همسایه به تو ناراحتی رسید، تحمّل کنی چون در عالم همسایگی ممکن است مشکلاتی هم پیدا شود، مثلاً جشن یا عزایی است که مشکلات ایجاد می کند و باید تحمّل نمود و یا تعمیراتی انجام می دهد که ممکن است عبور و مرور مشکل شود که در همسایگی این امور طبیعی است و حسن جوار به این است که این امور را تحمّل کنی، چون امروز این مشکلات برای همسایه دوست و فردا تو این مشکلات را خواهی داشت.

اگر همسایه ها خوب باشند به فریاد هم می رسند و چه بسا رابطه همسایه ها با هم باعث نجات عدّه زیادی می شود.

اسلام بر خلاف سخن ناآگاهان و دشمنان، بر محور عواطف و رحمت دور می زند و همسایه را در حکم خویشاوندان می داند و سفارش او را می کند.

در دنیای امروز عواطف مرده و همسایه کالعدم است، به گونه ای که گاه بیست سال دیوار به دیوار هم هستند و همدیگر را نمی شناسند. در بعضی از شهرهای بزرگ ما هم کم کم این فرهنگ حاکم می شود. دنیای مادی دنیای مرگ عواطف است که گاه نسبت به فرزندان خودشان هم این گونه اند. باید نسبت به همسایگان محبت کنیم تا بفهمند تعلیمات اسلام چگونه است و باید در مشکلات همسایه ها همدردی کرد و به آنها رسیدگی نمود.

\*\*\*

بقی هنا شیء:

گاهی دلیل حکم اطلاق است که منصرف به فرد غالب است و افراد نادر و شاذ داخل در اطلاق نمی شود، چون دلیل حکم اطلاق لفظی است، پس احکام غالبی برای اطلاق لفظی است؛ ولی گاهی دلیل حکم عناوین ثانویه ای مثل لاضرر و لاحرج است که مدار در آنها ضرر و حرج شخصی است، به عنوان مثال اگر گرفتن روزه برای تمام مردم این شهر حرجی باشد ولی من فردی قوی هستم و می توانم روزه بگیرم، بر من روزه واجب است با این که حرج غالب است و یا هوا سرد است و برای غالب افراد غسل کردن مشکل است ولی شخصی است که با آب سرد هم می تواند غسل کند نمی توان گفت این شخص هم تیمم کند، چون ضرر و حرج شخصی است.

حال در ما نحن فیه اگر داشتن خانه اجاره ای برای اکثر اشخاص حرجی باشد، این افراد بدون خانه ملکی مستطیع نیستند ولی اگر برای شخصی داشتن خانه اجاره ای حرجی نباشد، نمی توان گفت که او هم مستطیع نیست و حمل بر غالب می کنیم، چون بحث اطلاق نیست که حمل بر غالب شود بلکه بحث شأنیّت است.

\*\*\*

**مسألة ۱۶: لو لم یکن المذکورات (آنچه که در مسئله ۱۵ بیان شد) زائده عن شأنه عیناً لاقیمه یجب**

**تبدیلها و صرف قیمتها فی مؤونه الحج أو تتمیمها (مقداری از هزینه حج را دارد و مقداری کم دارد) بشرط عدم کونه حرجاً و نقصاً و مهانه علیه و کانت الزیاده بمقدار المؤونه أو متممه لها (مؤونه) و لو کانت قلیله.**

**عنوان مسئله:**

ما این مسئله را گسترده تر از مرحوم امام (رحمه الله) مطرح می کنیم به این بیان که یکی از مسائلی که در مستثنیات استطاعت مدّ نظر است، شأنیّت است یعنی مستثنیات باید از سه جهت در حدّ شأن باشد: به

حسب کمیّت، کیفیت به عنوان مثال شخصی خانه دویست متری در شأنش می باشد و اگر خانه ای چهارصد متری دارد، خارج از شأن اوست و باید آن را بفروشد و به خانه ای در شأنش تبدیل کند و به حج برود، گاه خانه ای دارد که کیفیتش زائد بر شأنش می باشد که باید آن را به لایق شأنش تبدیل کند و به حج برود و گاه به حسب قیمت در شأنش نیست، به عنوان مثال خانه ای دارد که در کنار خیابان اصلی واقع شده و از نظر کمیّت و کیفیت در شأنش می باشد ولی قیمتی بالاتر از شأنش دارد که اگر در داخل کوچه منزلی تهیه کند، در شأن اوست و با اضافه آن می تواند به حج برود، در اینجا باید تبدیل کند و به حج برود.

مرحوم امام فقط شاخه آخر مسئله که از نظر قیمت بیش از شأنش می باشد را بیان می کند، ولی زائد ما بر شأنیت را در جهات ثلاثه (کمیّت، کیفیت و قیمت) مطرح می کنیم.

---

۱. وسائل، ج ۸، ح ۸، باب ۸۵ از ابواب احکام العشرة.

۲. امام کاظم (علیه السلام) را در زمان تقیّه به این نام می خواندند.

۳. وسائل، ج ۸، ح ۸ باب ۸۵ از ابواب احکام العشرة.

#### 50- ادامه مسئله ۱۶ - ۸۵/۱۰/۰۲

بحث در مسئله ۱۶ از مسائل استطاعت در شأنیت مستثنیات در حج بود. مرحوم امام در این مسئله فرمودند که اگر مستثنیات استطاعت از جهت قیمت زائد بر شأن باشد باید آن را تبدیل کند. ایشان زیادت بر شأن عینیّه را مسلّم گرفته و زیادت بر شأن قیمتی را مطرح کردند ولی ما سه قسم زیادت بر شأن را بیان کردیم: زیادت یا عینیّه است و یا قیمیّه و زیادت عینیّه هم بر دو قسم است: یا زیادت در کمیّت است یا در کیفیت.



دو نکته در اینجا قابل توجه است:

**نکته اول:** شأنیت در کثیری از مباحث فقه مطرح است که غیر از محل بحث (مستثنیات استطاعت) به

چند مورد از آن اشاره می کنیم:

۱- نفقه زوجه باید در حدّ شأن او باشد.

۲- مؤونه سال در خمس باید به حسب شأن باشد.

۳- مصرف زکات برای فقیر باید در حدّ شأن فقیر باشد.

۴- مستثنیات دین باید در حدّ شأن باشد.

۵- ارتزاق قاضی و سایر کارکنان حکومت اسلامی از بیت المال باید در حدّ شأن باشد.

بنابراین مسئله شأنیت در فقه کثیر الابطلاء است.

شأنیت دارای سه مرحله است: حدّ اقل، متوسط و حدّ اکثر، مثلاً اقلّ شأنش خانه ۱۵۰ متری است و اگر

۲۰۰ هم باشد در شأنش است و اگر ۲۵۰ متر هم باشد، حداکثر شأنش می باشد، در جایی هم که شک

کنیم در شأنش هست یا نه، در واقع شک در استطاعت است و اصل عدم استطاعت (اصل حکمی) و اصل

برائت از حج (اصل موضوعی) است.

**نکته دوم:** شأن به چه معناست؟ کسی متعرض این بحث نشده و لازم است آن را تعریف کنیم تا کسی آن

را اختلاف طبقاتی معنا نکند.

**الشأن هو شرائط الإنسان فی حياته الفردی و الاجتماعي بحيث لو لم يلحظ كان نقصاً عليه.**

شرایط خاصّ هر انسانی در حیات فردی و اجتماعی را شأن می گویند به گونه ای که اگر ملاحظه نشود

نقص محسوب می شود؛ به عنوان مثال:

**مثال اول:** زن جوان و زن پیر از نظر فردی ویژگی متفاوت دارند و شأن جوان این است که نیاز به زیور و

لباس خاص و غیر جوان نیاز به زینت و لباس مخصوص به خود دارد، بنابراین شأن این دو متفاوت است و

این اختلاف طبقاتی نیست.

**مثال دوم:** شخصی به حسب فامیل و موقعیت اجتماعی میهمان زیادی دارد و شأن او این است که خادم

داشته باشد که این اختلاف طبقاتی نیست بلکه شرایط زندگی اش این گونه است.

**مثال سوم:** اگر شخصی کثیر المال لباس ساده بپوشد و سوار دوچرخه شود، برای او نقص است و مردم او را

ملامت می کنند، پس باید در حدّ شأنش بپوشد و مرکبی در حدّ شأنش سوار شود.

البته در مورد بعضی از افراد این اعمال حمل بر زهد و در مورد بعضی حمل بر خست می شود به عنوان

مثال گاندی رهبر هند، لباسی در حدّ پایین می پوشید و بزی داشت که غذایش از شیر آن بود و در

سازمان ملل هم به همین وضع حاضر شد و دیگران را تحت تأثیر قرار داد.

**مثال چهارم:** برای ساخت مسجد اگر شخص تاجری به اندازه یک کارگر ساده کمک کند، مردم او را

خسیس می دانند و ملامت می کنند که این در شأن او نیست.

**مثال پنجم:** رجال حکومتی اطاقي برای پذیرایی از میهمانان داخلی و خارجی نیاز دارند، اگر اطاق کوچکی

باشد که در آن افراد کمی جای می گیرد، در شأن آنها نیست.

بنابراین شرایط فردی و اجتماعی اشخاص متفاوت است و هزینه های زندگی آنها به تناسب آن متفاوت

خواهد بود و این امر قابل انکار نیست.

حال در ما نحن اگر کسی مستثنیات استطاعت زائد بر شأنش بود (در هر سه شاخه) باید آن را به لایق به

شأنش تبدیل کند.

**اقوال:**

مرحوم صاحب عروه در مسئله دوازدهم از عروه می فرماید:

**مسألة ۱۲:** لو لم تكن المستثنیات زائدة عن اللائق بحاله بحسب عينها لكن كانت زائدة بحسب القيمة و

أمكن تبديلها بما يكون أقلّ قيمة مع كونها لائقاً بحاله أيضاً فهل يجب التبديل للصرف في نفقة الحج أو

لتمميمها قولان.

مرحوم آقای حکیم در ذیل این مسئله از عروه می فرماید:

**الأول الوجوب (وجوب تبدیل) اختاره في الدورس ... و وافقه عليه في الجواهر حاكياً عن التذكرة و المسالك**

**و غيرهما التصريح به (وجوب تبدیل) ... و القول الثاني للكركي (محقق كركي) على ما في جواهر و احتمله**

## فی کشف اللثام.(۱)

در مورد اقوال عامّه ابن قدامه می گوید:

وإن كان له من ذلك (زمین زراعتی و امثال آن) شيء فاضل عن حاجته لزمه بيعه في الحجّ فإن كان له

مسكن واسع يفضل عن حاجته و أمكنه بيعه و شراء ما يكفيه و يفضل قدر ما يحجّ به لزمه.(۲)

ظاهراً در بین عامّه مخالفی نبوده و یا متعرّض نشده اند که ابن قدامه به مخالف اشاره نمی کند، پس در

مسئله دو قول است: وجوب تبدیل و عدم وجوب تبدیل.

دلیل قائلین به وجوب تبدیل: اطلاقات ادلّه استطاعت

مطابق آیه «لله على الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» کسی که خانه ای چندین طبقه دارد و

می تواند آن را تبدیل کند و خانه زائد بر شأن و نیاز اوست، مستطیع است و یا مطابق روایات ده گانه این

شخص مصداق «عنده ما يحجّ به» و «عنده زاد و راحله» است، پس مستثنیات دلیل بر استثنا شأنیات است

و زائد بر آن مشمول ادلّه استطاعت و زاد و راحله و ما يحجّ به می باشد.

دلیل قائلین به عدم وجوب تبدیل:

قائلین این قول دلیل روشنی ندارند و شاید دلیلشان این باشد که سیره بر خلاف این معنا قائم شده است،

چون شنیده نشده که ائمه(علیهم السلام) به کسی بگویند که خانه ات را که در شأن نیست بفروش و به

حج برو، در میان متدینین هم دیده نشده، بنابراین سیره بر خلاف این جاری شده و وجوب تبدیل را بعید

می دانیم، مگر این که خیلی واضح باشد که بیش از شأنش می باشد و اگر شک کنیم که در شأن اوست،

اصل براءت و عدم استطاعت است.

---

۱. مستمسک، ج ۱۰، ص ۸۵ و ۸۶.

۲. مغنی، ج ۳، ص ۱۷۲.

## 51- ادامه م ۱۶ و م ۱۷ (لو لم یکن عنده من أعیان...) - ۸۵/۱۰/۰۳

بحث در مسئله شانزدهم از مسائل استطاعت در معنی شأن بود که در ابواب مختلف فقه معیار است. مطابق تعریف ما شأن عبارت است از شرایط فردی و اجتماعی که سبب نیازهایی می شود؛ که پنج مثال برای آن بیان نمودیم و سه مثال شفاف آن این بود که مرأه شابه شرایطش ایجاب می کند که زینت و لباس زینت داشته باشد که در مرأه مسنه نیست و یا کثرت ضیوف سبب می شود که نیاز به خادم و ظروف و وسائل استراحت و محل پذیرایی داشته باشد و یا عالمی مطابق شأنش نیاز به کتب علمی دارد، در حالی که یک کارگر یک توضیح المسائل هم داشته باشد، برایش کافی است و این امور ربطی به فاصله طبقاتی ظالمانه جهان امروز ندارد.

و ممّا ینبغی التوجّه إلیه این که واژه شأن گاهی مورد سوء استفاده واقع می شود، به این صورت که شأن را بهانه ای برای تجمل پرستی و دنیاطلبی قرار می دهند که در بسیاری از واژه ها چنین است و این سوء استفاده ها دلیل بر بطلان اصل مسئله نمی شود.

### نتیجه:

بعضی معتقدند کسی که دارای وسائل زندگی و مستثنیات زائد بر شأنش از جهت قیمت یا عین (کمیت و کیفیت) می باشد، زائد را بفروشد و به حج برود، ولی ما معتقدیم دلیلی براین معنا نداریم بلکه دلیل بر عکس آن است یعنی سیره مستمره قائم است که حج بر شخصی که مستثنیاتش زائد بر شأنش می باشد واجب نمی باشد.

مرحوم امام در ادامه مسئله فرمود:

... یجب تبدیلیها و صرف قیمتها فی مؤونة الحج أو تتمیمها بشرط عدم کونه حرجاً و نقصاً و مهانة علیه.

سؤال: اگر اضافه بر شأن است، تبدیل آن نقص و حرج نمی شود و اگر زائد بر شأن نیست، تبدیل

نمی خواهد، پس چرا مرحوم امام این گونه فرمودند؟

جواب: گاه چیزی زائد بر شأن است ولی در عین حال فروشش حرج است و اگر الآن بفروشد، مشکل ایجاد می کند، پس زائد بر شأن است ولی نمی تواند آن را تبدیل کند، بنابراین تعبیر مرحوم امام صحیح است.

\*\*\*

**مسألة ۱۷:** لو لم يكن عنده من أعيان ما يحتاج إليه في ضروريات معاشه و تكسبه و كان عنده من النقود و نحوها ما يمكن شراؤها يجوز صرفها في ذلك (خريد ضروريات معاش، ولي بسياری از بزرگان فرموده اند كه مستطيع است و بايد به حج برود) من غير فرق بين كون النقد عنده ابتداءً أو بالبيع بقصد التبديل أولاً بقصده (تبدیل) بل لو صرفها في الحج ففي كفاية حجه عن حجة الإسلام إشكال بل منع (حجّش كفايت از حجه الاسلام نمی کند چون مستطيع نبوده است، فرع اول) و لو كان عنده ما يكفيه للحج نازعته نفسه للنكاح (نیاز به نکاح دارد) جاز صرفه فيه بشرط كونه ضرورياً بالنسبة إليه إمّا لكون تركه مشقّة عليه أو موجّباً لضرر أو موجّباً للخوف في وقوع الحرام أو كان تركه (نكاح) نقصاً و مهانةً عليه (به نظر مرحوم امام در هر چهار صورت ازدواج مقدّم بر حجّ است، فرع دوم) ولو كانت عنده زوجة و لايحتاج إليها و أمكنه طلاقها و صرف نفقتها في الحج لا يجب و لا يستطيع (تعرض این مسئله ظاهراً ضرورتی ندارد، فرع سوم).

در مسئله قبل بیان شد كه مستثنیات مورد حاجت دخالتی در استطاعت ندارد و در این مسئله بحث در این است كه شخصی مستثنیات را ندارد بلکه پول آن را دارد، حال آیا پول را خرج خريد مستثنیات کند یا به حج برود؟ در اینجا فتاوی عجیبی از فقها نقل شده است.

مسئله دارای سه فرع است:

#### فرع اول:

نقودی دارد كه اگر صرف حوائج زندگی کند، به حج نمی رود و اگر به حج رود، حوائج زندگی می ماند.

مرحوم صاحب عروه این فرع را به عنوان مسئله ۱۳ ذکر کرده و فرع دوم را به عنوان مسئله ۱۴ ذکر می کند. در مورد مسئله ۱۳ ابتدا فيه اشكال گفته و در ادامه می فرماید: اقوی این است كه حج واجب است إلّا أن يكون تركه حرجاً (ترك لوازم زندگی عسر و حرج داشته باشد و اگر عسر و حرج لازم نیاید حج واجب است).

بیشترین تعرّض این مسئله از سوی محشّین عروه است و بعضی از محشّین عروه با صاحب عروه موافقند و حرج را استثنا زده اند و بعضی به جای حرج تعبیر به «حاجه» کرده اند که حاجت دامنه اش وسیعتر است و بعضی از محشّین عروه مثل مرحوم امام حج را واجب ندانسته اند. بنابراین مسئله اختلافی است و بعضی حج را لازم دانسته و بعضی لازم نمی دانند و بعضی استثنا را حاجت و بعضی حرج می دانند.

### دلیل قائلین به وجوب حج:

در اینجا روایت خاصی نداریم و به اطلاقات استطاعت تمسّک می شود، چون چنین شخصی مستطیع محسوب می شود، منتهی در جایی که عسر و حرج است به واسطه حاکمیت دلیل لاحرج جایی را که حج حرج است استثنا می زنند.

نسبت ادله لاحرج با ادله استطاعت عموم و خصوص من وجه است، ولی لاحرج حاکم است و در جایی که نسبت حکومت باشد عموم من وجه بودن ضرری نمی زند.

### دلیل قائلین به عدم وجوب حج:

قائلین به عدم وجوب حج معتقدند که چنین شخصی مستطیع نیست، چون استطاعت امر عرفی است و عرف جایی که شخص خانه و وسایل خانه ندارد ولی پول خرید آنها را دارد، مستطیع نمی داند، چون این شخص اضافه بر پول خرید اینها چیز دیگری ندارد که مستطیع محسوب شود و حج بر او واجب نیست. حال اگر شک کنیم که داخل در عنوان استطاعت است یا نه و حج برود یا نه، تکلیف چیست؟ دو حالت دارد: اگر شک در استطاعت کردیم یعنی نمی دانیم مصداق مستطیع است یا نه، اصل عدم استطاعت است خواه شبهه مصداقیه استطاعت باشد یا شبهه مفهومیّه، ولی اگر از راهی که صاحب عروه فرمود وارد شویم یعنی بگوییم استطاعت مسلّم است ولی نمی دانیم مصداق لاحرج است یا نه، در این صورت مستطیع است.

### بحث اصولی:

این بحث داخل در مسئله ای است که می گوید عامّی داریم که تخصیص خورده و دامنه مخصّص بین اقلّ و اکثر مشتبّه شده است، در اینجا به عموم عام تمسّک می کنیم، به عنوان مثال مولی می گوید: اکرم

العلماء و بعد می گوید: لاتکرم الفسّاق منهم، حال مصداق فاسق مشتبه شده و نمی دانیم که آیا مرتکب کبیره فاسق است (اقل) یا اصرار بر صغیره و مرتکب کبیره (اکثر)؟ در اینجا که دائره مخصّص بین اقلّ و اکثر مشتبه شده تمسّک به عموم عام می شود، چون قدر متیقّن از تخصیص مرتکب کبیره است و تخصیص زائد بر آن ثابت نیست، پس اصل تمسّک به عموم عام است.

البتّه شرط این مسئله این است که مخصّص منفصل باشد (مثل ما نحن فیه) ولی اگر متّصل باشد ابهام مخصّص به عام سرایت می کند، چون در یک کلام هستند (مثل اکرم العلماء إلّا الفساق منهم که مخصّص متّصل است).

## 52- ادامه مسئله ۱۷ - ۸۵/۱۰/۰۴

بحث در فرع اوّل از مسئله هفدهم از مسائل استطاعت در مورد کسی بود که مقداری پول دارد که می تواند به حج برود یا مستثنیات استطاعت را خریداری کند، کدام مقدّم است؟ بیان شد که تهیّه حوائج زندگی مقدّم است و اگر حجّ به جای آورد، حجّ مستحبّی است نه حجّه الاسلام.

### فرع دوّم:

این فرع را مرحوم صاحب عروه به عنوان مسئله مستقل در مسئله ۱۴ ذکر کرده و بحث در این است که شخصی مقداری پول دارد ولی ازدواج نکرده، اگر ازدواج کند حجّ نمی تواند برود و اگر حجّ برود نمی تواند ازدواج کند، در این صورت تکلیف چیست؟ این مسئله کثیر الابطال و در آن سه قول است:

۱- مطلقاً حجّ مقدّم است.

۲- ازدواج مقدّم است.

۳- تفصیل بین جایی که در عسرو حجّ شدید است که ازدواج مقدّم است و اگر عسر و حرج شدید نباشد حجّ مقدّم است.

کلام مرحوم محقّق در شرایع که متن جواهر است، چنین است:

ولو کان معه قدر ما یحجّ به فنازعته نفسه إلى النکاح لم یجز صرفه فی النکاح و إن شقّ ترکّه. (۱)

مرحوم صاحب جواهر در ذیل این کلام محقق چهار کتاب را نام می برد که به این قول قائلند:

كما في القواعد و محكى المبسوط و الخلاف و التحرير ... بل في الثلاثة الأخيرة «وإن خاف العنت» (۲).

در قرآن لفظ «عنت» در آیه «ذلک لمن خشی العنت منکم» (۳) در مورد ازدواج حر با کنیز به کار رفته است و در لغت به معنای استخوانی است که شکسته و جوش خورده و در مرتبه بعد می شکند که درد آن شدیدتر است و کنایه از مشقت شدید است.

مرحوم صاحب عروه در مسئله ۱۴ قول تفصیل را تقویت کرده و می فرماید:

صرح جماعة بوجوب الحجّ و تقديمه على التزويج ... و الأقوى و فاقاً لجماعة أخرى عدم وجوبه مع كون ترك التزويج حرجاً عليه أو موجباً لحدوث مرض أو للوقوع في الزنا و نحوه. (۴)

مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

إذا وجد الزاد و الراحلة و لزمه فرض الحج (مستطيع شد) و لا زوجة له بدأ بالحجّ دون النكاح سواء خشي العنت أو لم يخش و قال الأوزاعي (از فقهای عامّه): إن خشي العنت فالنكاح أولى و إن لم يخف العنت فالحجّ أولى و قال أصحاب الشافعي: ليس لنا نصّ غير أنّ الذي قاله الأوزاعي قريب (۵).

در ادامه مرحوم شیخ استدلال می کند که استطاعت حاصل و حج واجب است ولی نکاح واجب نبوده و مستحب است و مستحب نمی تواند به واجب لطمه بزند.

مختار ما این است که عندالحاجت تزويج مقدم است و حاجت غیر از حرج است.

دلیل:

اگر بگوییم اطلاقات استطاعت این فرد را شامل و این شخص مستطیع است، باید با ادله لاجرج جایی را که با ترک نکاح شخص مریض می شود یا ترک نکاح شاق است تخصیص بزنیم، حال آیا خوف وقوع در حرام هم حرج است؟ حرج نیست و نمی توان آن را در مسئله حرج داخل کرد و دلیل لاجرج اینجا را نمی گیرد.

اما اگر بگوییم که چنین شخصی استطاعت عرفیه ندارد، دیگر نیازی به دلیل لاجرج نیست، چون عرف کسی را که ازدواج نکرده و در زحمت است، مستطیع نمی داند، علاوه بر حرج اگر خوف وقوع در حرام یا مرض یا مهانت هم باشد، عرف او را مستطیع نمی داند، البته مورد پنجمی هم می توان اضافه کرد که



همان حاجت است، بنابراین حاجت منهای آن امور هم می تواند استثنا باشد و نکاح مقدّم بر حج می شود، چون استطاعت عرفیه در جایی که حاجت به ازدواج دارد، حاصل نیست.

حال اگر با وجود احتیاج به ازدواج ندانیم که این شخص مستطیع است یا نه، پس لااقل من الشک و شک در شرط واجب مشروط (استطاعت) شک در خود مشروط است (وجوب حج) و اصل براءت از وجوب است، پس هر یک از امور پنج گانه که باشد این شخص مستطیع نخواهد بود و حج واجب نیست، بنابراین در این فرع با متن تحریر موافقیم و فقط یک صورت (حاجت به ازدواج) را اضافه کردیم.

مرحوم آقای خویی فرمود: خوف وقوع در حرام اثری ندارد، چون اختیاراً در حرام واقع می شود و اجباری نیست، ایشان با این فتوا در مسئله ازدواج هم که در صورت وقوع در حرام بعضی ازدواج را واجب می دانند، نباید قائل به وجوب ازدواج باشند.

به عنوان مثال مجلس گناهی است که اگر در آن شرکت کند خوف وقوع در حرام است، آیا رفتن به این مجلس حرام است؟ فرض کنیم روایت هم نداریم حکم عقل چیست؟ عقلاً این را حرام می دانند، چون مقدّمه حرام است و مولی چنین فردی را مؤاخذه می کند، چرا که نسبت به آینده علم شرط نیست بلکه خوف وظن هم کافی است و بعضی کمتر از ظن را هم خوف می دانند، چون نسبت به آینده غالباً علم پیدا نمی شود، بنابراین عقلاً خوف را منجّز می دانند و مولی می تواند مؤاخذه کند.

همچنین شخصی می داند که اگر قضاوت را قبول کند انسان محکمی نیست و در قضاوت حکم خلاف شرع خواهد کرد، این شخص نباید قاضی شود چون خوف وقوع در حرام مطرح است و گفته شده کسی که به نفسش وثوق دارد قاضی شود.

بنابراین یک اصل عقلایی است که هر جا خوف آلودگی به حرام و مخالفت فرمان مولی باشد، عقل حکم می کند که انجام ندهد و اگر انجام دهد معذور نیست.

نتیجه: خوف وقوع در حرام در مسئله ما منجّز است و این که شیخ طوسی می گوید نکاح مستحب است و مستحب مانع واجب نمی شود، در همه جا درست نیست و در جایی که خوف وقوع در حرام باشد نکاح واجب می شود.

فرع سوّم:

شخصی زوجه ای دارد و اگر طلاق دهد و نفقاتش را جمع کند مستطیع می شود و از سوی دیگر نیاز مبرم به زوجه ندارد (فرض کنید زوجه ثانیه است)، آیا واجب است زوجه را طلاق دهد تا مستطیع شود و به حج برود؟ همه گفته اند که واجب نیست، چون این استطاعت نبوده و تحصیل استطاعت است که لازم نیست.

---

۱. جواهر، ج ۱۷، ص ۲۶۰.

۲. جواهر، ج ۱۷، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

۳. سوره نساء، آیه ۲۵.

۴. عروۃ الوثقی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۵. کتاب خلاف، ج ۲، ص ۲۴۸، مسئله ۵ از مسائل استطاعت.

53- ادامه م ۱۷ و م ۱۸ (لو لم یکن عنده ما یحجّ به...) - ۸۵/۱۰/۰۵

مطلبی در ذیل مسئله هفدهم از مسائل استطاعت باقی مانده است.

بقی هنا شیء:

علما در این مسئله فقط به قواعد استدلال کرده و سراغ روایات نرفته اند، در حالی که یک روایت در کتاب النذر در مورد حج و تزویج و مقدّم بودن تزویج آمده است که ظاهراً می توان به آن استدلال کرد و چون یک روایت است باید سند آن بررسی شود.

\* محمد بن یعقوب (کلینی) عن علی بن ابراهیم، عن أبیه (ابراهیم بن هاشم) عن صفوان بن یحیی (همه ثقه هستند) عن إسحاق بن عمار (مورد بحث است) عن أبی عبدالله (علیه السلام) (اختلاف است که روایت از امام صادق (علیه السلام) است یا از امام کاظم (علیه السلام)؟ در متن وسائل امام صادق (علیه السلام) و در پاورقی آن امام کاظم (علیه السلام) است و چون اسحاق بن عمار از اصحاب هر دو امام بوده از هر کدام نقل کرده باشد فرقی ندارد) قال: قلت له: رجل کان علیه حجّة الاسلام (حج بر او واجب بوده است) فأراد أن یحجّ فقیل له: تزوّج ثمّ حجّ، فقال: إن تزوّجت قبل أن أحجّ فغلامی حرّ (شرط نتیجه است یعنی غلام آزاد

باشد و ما شرط نتیجه را در جایی که صیغه خاصی برای معامله نباشد، صحیح می دانیم و این روایت دلیل

بر صحت شرط نتیجه است) **فتزوّج قبل أن يحجّ فقال: أعتق غلامه** (غلام آزاد شده) **فقلت: لم يرد بعته**

**وجه الله** («نذرت لله» را نگفته و قصد قربت که در نذر لازم است در کلام این شخص نبوده) **فقال: إنّه نذر**

**فی طاعة الله** (در جایی اسم خدا را نیاورده که شاید به جهت اهتمام به حج و رضای خدا «غلامی حرّ» را

گفته و آن هم به قصد خدا است) **و الحجّ أحقّ من التزويج و أوجب عليه من التزويج قلت: فإن الحجّ**

**تطوّع** (فرض کنید حجّ مستحبّی باشد) **قال: و إن كان تطوّعاً فهي طاعة لله قد أعتق غلامه. (۱)**

از نظر سند: «اسحاق بن عمّار» روایات متعدّدی دارد و از اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام)

بوده و عدّه ای از بزرگان رجال او را توثیق کرده اند. او فطحی مذهب است و فطحیه کسانی هستند که

«عبدالله أفطح» فرزند بزرگ امام صادق (علیه السلام) را امام می دانند که شش ماه بیشتر در قید حیات

نبود و بعد از او امام کاظم (علیه السلام) را امام می دانند و سیزده امامی هستند.

بعضی معتقدند که اسحاق بن عمّار توبه کرده و برگشته است. ما معتقدیم چه فطحی باشد یا نباشد و چه

توبه کند یا نکند، ثقه است و وثاقتش محلّ بحث نبوده و روایاتش به عنوان موثّقه قابل قبول است.

مرحوم علامه در کتاب خلاصه در مورد او می گوید:

**إلّا عني لااعتمد بما ينفرد به؛** اگر در روایتی تنها اسحاق بن عمّار باشد آن را قبول نمی کنم. با وجود این

که مرحوم علامه خودش او را توثیق کرده چگونه روایتش را نمی پذیرد؟ شاید به این جهت باشد که بعضی

فساد مذهب را مانع قبول روایت می دانند، در حالی که چنین نیست و اگر وثاقت داشته باشد، کافی است،

مانند بنی فضّال که از فطحیه هستند و با وجود این روایاتشان پذیرفته می شود، پس روایت از نظر سند

مشکلی ندارد.

از نظر دلالت: در بدو نظر روایت برای کسانی که حج را مقدّم بر تزویج می دانند، شاهد خوبی است ولی اگر

دقّت شود چند اشکال دارد:

۱- در جایی از روایت نیامده که اگر پولش را خرج ازدواج کند، نمی تواند حج برود و یا اگر خرج حج کند

نمی تواند ازدواج کند بلکه پول برای حج و ازدواج دارد و سؤال از تقدّم و تأخّر است که با این اشکال

روایت از بحث ما خارج می شود.

مرحوم صاحب جواهر(۲) این مسئله را در باب نذر متعرض شده است.

۲- ممکن است این حدیث بر تقیّه حمل شود، چون این قبیل نذرها را عامّه داشتند که نام آن را حلف به عتاق، طلاق و صدقه مایملک می گذاشتند، که در روایات ما باطل دانسته شده، چون اگر قسم می خورد باید با صیغه خودش باشد و اگر نذر است باید با صیغه خودش باشد و لحن این روایت همان لحن است، پس اشکال در شرط نتیجه و یا تعلیق در انشاء نیست.

اگر روایت حمل بر تقیّه شود حجّت نخواهد بود.

۳- راوی می گوید حج تطوّع است و امام می فرماید تطوّع هم مقدّم است، در حالی که ما معتقدیم ازدواج هم سنت و طاعت خداست و بعضی آن را از عبادات می دانند، حال چگونه امام(علیه السلام) حجّ مستحبّی را طاعت خدا می داند ولی نکاح را طاعت خدا نمی داند.

۴- روایت معرض عنهای اصحاب است و کسی آن را به وجوب حمل نکرده بلکه بعضی آن را حمل بر استحباب کرده اند. مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

و فی القواعد الفاضل (علامه) أنّه لو قال علیّ کذا و لم یقل لله استحَبّ له الوفاء ثمّ استدلّ بهذا الحدیث. (۳)

پس معرض عنها است چون به یک معنا به وجوب حمل نکرده اند و به یک معنی حمل بر استحباب کرده اند.

به این روایات اشکالات دیگری هم وارد است که چون قابل دفع است از ذکر آن خودداری می کنیم. به جهت وجود این اشکالات علما به آن استدلال نکرده اند که مهمترین اشکال همان اشکال اوّل است.

\*\*\*

اگر عنوان مسئله دقیق مطرح شده و شقوق و صور آن به خوبی بیان شود، پنجاه درصد از مسئله حل می شود.

مسئله بعد دارای شقوق متعددی است که در عروه به عنوان مسئله ۱۵ و ۱۶ مطرح شده و دو فرع جداگانه است که مرحوم امام در یک مسئله بیان فرموده اند. فرع اول در مورد شخص طلبکار است که گاه طلبش عاجل و گاه آجل است و فرع دوم در مورد وام گرفتن است.

**مسألة ۱۸:** لو لم یکن عنده ما یحجّ به و لکن کان له دین علی شخص بمقدار مؤنثه أو تتمیمها یجب اقتضاؤه (مطالبه کند) **إن کان حالاً** (ممکن است ندهد و نیاز به رجوع حاکم باشد) **ولو بالرجوع إلی حاکم الجور** (در باب قضاوت آمده که اگر می تواند حقش را به وسیله حاکم عدل بگیرد سراغ آن می رود ولی اگر حاکم عدل نباشد، می تواند سراغ حاکم جور برود و حقش را احقاق کند، چون ضرورت است) **مع فقد حاکم الشرع أو عدم بسط یده، نعم لو کان الاقتضاء حرجیاً** (مطالبه حق حرج است) **أو المدیون معسراً لم یجب و کذا لو لم یمكن اثبات الدین ولو کان مؤجلاً** (سر رسید دین نرسیده) **و المدیون باذلاً یجب أخذه و صرفه فیه و لا یجب فی هذه الصورة** (مؤجل) **مطالبته** (در صورت مؤجل بودن هم چند صورت دارد که گاه خودش می دهد و گاه نمی دهد) **و إن علم بأدائه لو طالبه** (فرع اول) **و لو کان غیر مستطیع و أمکنه الاقتراض للحجّ و الأداء بعده بسهولة لم یجب و لا یکفی عن حجّة الإسلام و کذا لو کان له مال غائب لایمکن صرفه فی الحجّ فعلاً أو مال حاضر کذلک، أو دین مؤجل لایبذله المدیون قبل أجله لایجب الاستقراض و الصرف فی الحجّ، بل کفایتہ علی فرضه عن حجّة الاسلام مشکل بل ممنوع** (فرع دوم).

---

۱. وسائل، ج ۱۶، ح ۱، باب ۷ از ابواب النذر.

۲. ج ۳۵، ص ۳۷۵.

۳. ج ۳۵، ص ۳۷۵.

## مقدمه:

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ورقه ای به حضرت زهرا(علیها السلام) دادند که در آن این حدیث آمده بود و نوشتن حدیث دلیل بر اهتمام به محتوای آن است.

## متن حدیث:

قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يؤذ جاره و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً أو يسكت. (۱)

## ترجمه حدیث:

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید: کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، همسایه اش را اذیت نکند و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد میهمانش را اکرام کند و کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد کلام خیر بگوید یا سکوت کند.

## شرح حدیث:

تعبیر «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر» در احادیث دیگری هم آمده است. از این تعبیر دو نکته استفاده می شود:

۱- ایمان به خدا و روز قیامت باید اثر عملی داشته باشد و اگر در عمل هیچ چیز را به رسمیت نشناسد فایده ای ندارد.

ایمان به خدا و قیامت، احساس مسئولیت به همراه دارد و در بسیاری از آیات هم ایمان و عمل صالح کنار هم قرار گرفته و میوه درخت ایمان عمل صالح است و اگر درخت میوه نداشته باشد فایده ای ندارد.

۲- این تعبیر نشان می دهد که پیام بعد مهم است که بر ایمان به خدا و قیامت تکیه شده است.

مطابق جمله اول همسایه آزاری ممنوع است و باید حال همسایه را مراعات نمود و نسبت به او مهربان بود؛ اگر به این حدیث اضافه کنیم که تا چهل منزل از چهار طرف همسایه هستند، در واقع یک شهر می شود. همسایه فقط خانه با خانه نیست بلکه کشورهای همسایه را هم شامل است و کشورهای همسایه هم نباید همدیگر را اذیت کنند چون اسلام طرفدار صلح و امنیت است.

در جمله دوّم می فرماید میهمان هم احترام دارد. مسئله میهمانی در غرب که روابط مادی است مفهومی ندارد، چون مسائل عاطفی در آنجا مرده و عواطف در عالم ماده بی معنی است ولی وقتی ایمان به خدا و روز قیامت مطرح شود، عواطف زنده می شود و بسیاری کسانی که به میهمان افتخار می کنند و از آمدن میهمان خوشحال می شوند.

مطابق جمله سوّم کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید مواظف زبانش باشد و کسی که زبانش کنترل ندارد، بی شخصیت است. شخص باایمان یا حرف خوب می زند یا سکوت می کند. این سه برنامه اگر عملی شود دنیا گلستان و عواطف شکوفا می شود.

\*\*\*

بحث در مسئله هیجده از مسائل استطاعت دارای دو فرع و فرع اوّل در این بود که اگر شخصی طلبکار است و می تواند با وصول طلبش حج برود، آیا مستطیع است یا نه؟ بیان شد که طلب دو حالت دارد:

۱- طلب حالّ است (سر رسیدش رسیده).

۲- طلب مؤجّل است (سر رسیدش نرسیده).

طلبی که وقتش رسیده (حالّ) سه صورت دارد:

الف) به سادگی طلب قابل وصول است.

ب) از مجاری قانونی می تواند بگیرد (رجوع به حاکم شرع و در صورت نبودن به حاکم جور).

ج) وصول طلب عسر و حرج دارد.

طلب مؤجّل هم سه صورت دارد:

الف) بدهکار قبل از سر رسید دین را می پردازد.

ب) با این که سر رسید دین نرسیده اگر مطالبه کند بدهکار دین را می پردازد.

ج) اگر مطالبه کند یا نمی دهد و یا اگر بدهد با منت می دهد.

در کدامیک از این صور شش گانه شخص مستطیع است؟

اقوال:

این مسئله در بین متأخرین مطرح شده و در بین متقدمین مطرح نبوده است.

مرحوم نراقی می فرماید:

لو كان له دين و هو قادر على اقتضائه (می تواند دين را بگيرد) وجب عليه اجماعاً (تنها در صورت اول

ادعای اجماع شده ولی احتمال دارد صورت دوم را هم شامل شود) لصدق الاستطاعة و لو لم يقدر له

يجب (حج واجب نمی شود). (۲)

مرحوم صاحب عروه این فرع را در مسئله ۱۵ مطرح کرده و می فرماید:

إذا لم يكن عنده ما يحجّ به و لكن كان له دين على شخص بمقدار مؤنثه أو بما تتمّ به مؤنثه فاللزام

اقتضائه و صرفه في الحجّ إذا كان الدين حالاً و كان المديون باذلاً (صورت اول و دوم را شامل است). (۳)

در ادامه ایشان صور دیگر را بیان می کند. در عروه در مورد صورت اول کسی حاشیه ای نزده که ظاهراً

اتفاقی است ولی صور دیگر اختلافی است.

مرحوم صاحب جواهر (۴) این مسئله را متعرض شده ولی نقل اقوال نمی کند که معلوم می شود کتابهای

دیگر به آن متعرض نشده اند.

دلیل:

روایت و آیه ای به خصوص نداریم و ما هستیم و اطلاعات استطاعت که بحث پیرامون آن دور می زند؛ به

این بیان که آیا گرفتن دين مصداق استطاعت است یا تحصیل استطاعت؟ تحصیل استطاعت واجب نیست

چون تحصیل شرط، در واجب مشروط لازم نیست، به عنوان مثال یکی از شرایط دادن زکات این است که

به حدّ نصاب برسد، آیا واجب است زراعت کند تا به حدّ نصاب برسد؟ و یا در خمس آیا لازم است کسب و

کار کند تا درآمد پیدا کند و خمس بدهد؟ لازم نیست، چون تحصیل شرط واجب مشروط لازم نیست و در

تمام ابواب فقه چنین است و وقتی شرط خود به خود حاصل شود آن وقت وجوب می آید.

این قاعده کلی روشن است ولی مشکل بحث ما شبهه مصداقی است و بحث در این است که آیا این امور



مصدق تحصیل استطاعت است یا خود استطاعت؟

فرض کنید شخصی در بانک پول دارد و اگر بردارد می تواند به حج برود، آیا پول برداشتن از بانک تحصیل استطاعت است؟ عرف این را استطاعت می داند، حال می توان گفت تفاوتی بین بانک که به این شخص بدهکار است و بدهکارهای دیگر نیست و همان گونه که می تواند پول را از بانک بگیرد، می تواند از بدهکار بگیرد، حتی صورت دوم که سر رسید دین نرسیده و بدهکار خودش می پردازد، تحصیل استطاعت نبوده و استطاعت است.

### قاعده کلی:

استطاعت سه گونه است:

- ۱- زاد و راحله موجود است نه پول آن، چون داشتن پول استطاعت بالفعل نیست.
  - ۲- زاد و راحله ندارد ولی مقدمات قریبه آن حاصل است، مثل این که پول دارد یا در بانک است یا بدهکار پول را می دهد.
  - ۳- مقدمات بعیده است.
- در مفهوم عرفی استطاعت این سه با هم فرق دارد؛ جایی که استطاعت حاصل است و یا مقدمات قریبه است، در مفهوم عرفی استطاعت داخل است و در جایی هم که بدهکار خودش بدهی را می دهد، تحصیل استطاعت نیست، چون مقدمات قریبه در عرف به حکم موجود است ولی مقدمات بعیده استطاعت نیست. بنابراین اکثر فروع مسئله استطاعت است یعنی جایی که به راحتی و یا از طریق قانون طلب خود را می گیرد، مستطیع است. در صورت دوم که بدهکار خودش می دهد یا مطالبه می کند و او هم بدون منت می دهد، اینها نیز استطاعت است ولی اگر منت دارد و به زحمت می دهد، استطاعت نیست، پس از این صور شش گانه چهار صورت را می توان پذیرفت که اشکالی ندارد و استطاعت است.

۲. مستند، ج ۱۱، ص ۴۱.

۳. عروه، ج ۴، ص ۳۷۲.

۴. ج ۱۷، ص ۲۵۸.

## 55- ادامه مسئله ۱۸ - ۸۵/۱۰/۰۹

بحث در مسئله هیجدهم از مسائل استطاعت به فرع دوم رسید. فرع اول در این بود که کسی از دیگری طلبی دارد آیا واجب است طلبش را وصول کرده و به حج برود؟ بحثهای مربوط به این فرع بیان شد.

### فرع دوم:

می تواند وام گرفته و به حج برود، آیا واجب است وام بگیرد؟ اگر کسی وام گرفته و به حج برود آیا حجّه الاسلام محسوب می شود؟ مرحوم امام برای وام گرفتن برای حج چهار صورت ذکر کرده اند:

#### ۱- أَمْكَنَهُ الْإِقْتِرَاضُ لِلْحَجِّ وَالْأَدَاءُ بَعْدَهُ بِسَهُولَةٍ:

می تواند وام بگیرد و بعد به آسانی آن را ادا کند، مثلاً شخص کارمندی است که می تواند وام بگیرد و از حقوقش اقساط آن را بپردازد، آیا برای چنین شخصی استقراض واجب است؛ به عبارت دیگر آیا این شخص مستطیع است؟

#### ۲- لَهُ مَالٌ غَائِبٌ لَا يُمْكِنُ صَرْفُهُ فِي الْحَجِّ فَعَلًا:

مال غایبی دارد که می تواند آن را بفروشد ولی الآن در دسترس نیست، مثلاً تاجری است که مقدار زیادی جنس وارد کرده و هنوز از گمرک ترخیص نشده ولی اگر وام بگیرد و به حج برود بعد از فروش اجناس می تواند وام را بپردازد.

#### ۳- لَهُ مَالٌ حَاضِرٌ لَا يُمْكِنُ صَرْفُهُ فِي الْحَجِّ فَعَلًا:

اموال زیادی دارد که خریدار ندارد ولی می داند که یک ماه بعد بازار برای فروش مناسب می شود، آیا

می تواند بر اساس مالی که دارد وام بگیرد و به حج برود تا بعد از بازگشت از حج و فروش اموالش دین را ادا می کند؟

#### ۴- له دین مؤجل لایبذله المديون قبل أجله:

دارای مطالباتی است که الآن موعد وصول آن نیست، آیا می تواند وام گرفته و به حج برود تا بعد از بازگشت و وصول طلبش دینش را ادا کند؟

مرحوم امام می فرماید در هیچ یک از این صور استقراض و وام گرفتن واجب نیست و اگر وام گرفته و به حج برود، حجه الاسلام محسوب نمی شود و حج مستحبی است.

ایشان در این مسئله در برخی از فروع با صاحب عروه موافق و در برخی از فروع مخالفت کرده اند. مرحوم صاحب عروه در این مسئله قائل به تفصیل هستند و در مورد اول وام گرفتن را لازم نمی دانند و اگر وام گرفته و به حج برود، کفایت از حجه الاسلام نمی کند، ولی در مورد صورت دوم، سوم و چهارم وام گرفتن را واجب می دانند.

مرحوم صاحب عروه در مسئله شانزدهم می فرمایند:

لایجب الاقتراض للحج إذا لم یکن له مال (صورت اول) و إن کان قادراً علی وفائه بعد ذلک بسهولة لآنه  
تحصیل للاستطاعة و هو غیر واجب، نعم لو کان له مال غائب لایمکن صرفه فی الحج فعلاً (صورت دوم) أو  
مال حاضر لا راغب فی شرائه (صورت سوم) أو دین مؤجل لایکون المديون باذلاً له قبل الأجل (صورت  
چهارم) و أمکنه الاستقراض و الصرف فی الحج ثم وفاءه بعد ذلک فالظاهر وجوبه. (۱)

محشّین عروه و بزرگان پیشین و من قارب عصرنا اکثراً با فتوای صاحب عروه مخالفت کرده اند. بعضی مانند مرحوم امام صریحاً مخالفت کرده و بعضی هم تأمل کرده اند. از جمله مخالفین مرحوم آقای گلپایگانی، آقای خویی، آقای بروجردی، آقای نائینی، و جمعی دیگر از بزرگان فقها هستند.

مرحوم محقق در شرایع متعرض این مسئله شده و همان تفصیل مرحوم صاحب عروه را دارد و می فرماید کسی که مال ندارد، وام گرفتن برای او فایده ای ندارد، ولی کسی که مالی دارد که الآن قابل مصرف نیست، وام بگیرد خوب است. مرحوم محقق در شرایع که متن جواهر است می فرماید:

و لا يجب الاقتراض للحجّ إلّا أن يكون له مال بقدر ما يحتاج إليه.

مرحوم صاحب جواهر (۲) در ذیل کلام محقق به مال در ذمه هم اشاره کرده و می فرماید: مال حاضر خواه عین خارجی (چه غایب و چه حاضر) یا دین در ذمه کسی باشد فرقی ندارد و قول به تفصیل را تقویت می کند.

قبل از صاحب جواهر مرحوم صاحب مدارک (۳) هم به این بحث اشاره کرده و به قول تفصیل تمایل دارد و قبل از صاحب مدارک مرحوم شهید در دروس هم به این قول تمایل دارد و می فرماید:

و تجب الاستدانة عيناً (وجوب عینی) إذا تعدّر بيع ماله و كان وافياً بالقضاء و تخیر إذا أمكن الحجّ بماله. (۴)

تعبیر «تخیر» در عبارت مرحوم شهید به چه معناست؟ شخصی دلار دارد ولی برای حج ریال سعودی قرض می کند، با این که امکان تبدیل دلار دارد که در این صورت وجوب تخییری است، حال اگر جنسی دارد که با آن نمی تواند به حج برود و ریال سعودی قرض می کند، این وجوب تعیینی است، البته اگر با همان جنس هم که دارد بتواند به حج برود باز وجوبش تخییری است. دلیل این که وجوب تخییری است این است که وقتی با مالی که دارد می تواند به حج برود اگر وام بگیرد و به حج برود باز حجّش صحیح است، بنابراین وجوب تخییری است.

**جمع بندی اقوال:** اکثر فقهای که متعرض این مسئله شده اند قائل به عدم وجوب حج در هر چهار صورت هستند و در میان قائلین به تفصیل هم بزرگانی مانند مرحوم شهید و مرحوم صاحب مدارک و مرحوم محقق هستند.

ادله:

۱- رجوع به واژه استطاعت و مفهوم آن:

دو گونه استطاعت داریم:

گاه استطاعت به معنی قدرت از شرایط عامّه تکلیف (علم، قدرت، عقل و بلوغ) است و کسی که این شرایط را ندارد مکلف نیست. این معنی غیر از استطاعت حج و تحصیل آن لازم است؛ به عنوان مثال مولا گفته که نفقه عیال را بده ولی این شخص ندارد و باید کار کند تا نفقه عیالش را که واجب است بدهد، بنابراین

پرداخت نفقه مشروط به قدرت است ولی اگر ندارد باید قدرت را تحصیل کند و تحصیل قدرت واجب است و به عبارت دیگر قدرت بالواسطه است.

در حج این نوع استطاعت معیار نیست بلکه معیار استطاعت فعلیه است یعنی اگر ندارد ولی می تواند از کسب و کار و تلاش هزینه حج را بدست بیاورد واجب نیست، همان گونه که در نصاب گندم احدی نگفته که واجب است گندم بکارد تا به حدّ نصاب برسد و زکات بر او واجب شود، چون اینها از واجبات مشروط به استطاعت و استطاعت در آنها فعلی است.

بنابراین نوعی از استطاعت از شرایط عامّه تکلیف است چه بالفعل و چه بالقوه و نوع دیگر استطاعت بالفعل است که شرط حج است؛ حال که استطاعت فعلی شرط شد، آیا استطاعت فعلی عرفی است یا شرعی؟ بارها گفته ایم که استطاعت فعلی عرفی است؛ حال این چهار صورت را می سنجیم تا ببینیم کدام استطاعت فعل عرفی دارد:

صورت اولی که شخص چیزی ندارد و وام می گیرد تا بعداً آن را بپردازد، استطاعت فعلی عرفی ندارد، چون بعداً استطاعت پیدا می کند.

ولی در سه صورت دیگر عرف می گوید استطاعت فعلی دارد و چنین اشخاصی را مستطیع می داند.

**نتیجه:** ما نیز موافق قول تفصیل هستیم.

مثال دیگری هم ما داریم که شاید بتوان آن را صورت پنجم محسوب کرد و آن جایی است که شخصی به دیگری به اصرار وام می دهد و در واقع استقراض نیست بلکه إقراض است، در اینجا نیز اگر بعداً عوض را بتواند پرداخت کند، صحیح است.

تمام این بحثها در صورتی است که استقراض توأم با منت نباشد و اگر توأم با منتی باشد که عسر و حرج است، واجب نخواهد بود.

---

۱.عروه، ج ۴، ص ۳۷۶.

۲.ج ۱۷، ص ۲۶۰.

۳. ج ۷، ص ۴۳.

۴. ج ۱، ص ۳۱۱.

## 56- ادامه م ۱۸ و م ۱۹ (لو کان عنده ما یکفیه للحج...) - ۸۵/۱۰/۱۱

بحث در فرع دوم از مسئله هیجدهم از مسائل استطاعت در این بود که آیا با وام گرفتن کسی مستطیع می شود؟

چهار صورت برای مسئله بیان شد و صورت اول جایی بود که وام می گیرد ولی فعلاً محلّ پرداخت آن را ندارد که این شخص را همه مستطیع ندانستند و سه صورت دیگر جایی بود که وام می گیرد و محلّ پرداخت آن موجود است که یا عینی است حاضر که خریدار ندارد و یا عین غایب است و یا دینی در ذمه دیگری است که در هر سه صورت بعضی شخص را مستطیع ندانسته و بعضی معتقد بودند که استطاعت حاصل است و دلیل اول آن همان صدق استطاعت عرفی بود.

### ۲- روایات:

روایات متعددی در باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه آمده که این روایات هم مؤید نظریه تفصیل است و من العجب آقایان سراغ آن نرفته اند و مرحوم صاحب جواهر فقط به یک روایت اشاره می کند. این روایات سه قسم است که یک قسم آن به درد استدلال می خورد.

یک قسم از روایات می گوید شخص برای انجام حج مستحبّی وام می گیرد که این خارج از بحث ماست، چون بحث ما در وام برای حجّه الاسلام است که از باب نمونه یک روایت از این قسم را بیان می کنیم:

\* ... عن یعقوب بن شعيب قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن رجل يحجّ بدین (ظاهرش این است که قرض کرده و به حج می رود) و قد حجّ حجّة الاسلام (قبلاً حجّة الاسلام را انجام داده است) قال: نعم إنّ الله سیقضى عنه إنّ شاء الله. (۱)

قسم دیگر از روایات، روایاتی است که می گوید شخص مستطیع نیست و بدهکار است، آیا می تواند وام دیگری بگیرد و به حج برود؟ این هم از محلّ بحث ما خارج است، چون بحث ما در جایی است که شخص

با گرفتن وام مستطیع می شود. چهار روایت به این مضمون در این باب وارد شده که دو روایت را از باب نمونه بیان می کنیم:

\* ... عن معاوية بن وهب، عن غير واحد (مرسله است) قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): إنني رجل ذودين أفأتدين و أحجّ؟ فقال: نعم هو (رفتن به حج) أقضى للدين. (۲)

\* ... عن معاوية بن عمار قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن رجل عليه دين أعليه أن يحجّ؟ قال: نعم الحديث. (۳)

دو روایت دیگر هم به همین مضمون و موردش شخص غیر مستطیع است.

در قسم سوّم از روایات راوی سؤال می کند که می خواهیم وام بگیریم و امام می پرسد که اگر داری که جای خالی آن را پر کنی می توانی وام بگیری.

\* ... عن عبدالملك بن عتبة قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن الرجل عليه دين يستقرض و يحجّ قال: إن كان له وجه في مال (این شرط دلیل بر این است که حجّ واجب مراد است چون در حجّ مستحبی این شرط نیست و اگر مالی هم نداشته باشد می تواند وام بگیرد و به حج مستحبی برود) فلا بأس (اگر مالی داری که جای خالی دین را پر کند عیبی ندارد). (۴)

روایت تعبیر «لأبأس» دارد نه «يجب» ولی اشکالی ندارد، چون ظاهر عبارت این است که امام می خواهد بفرماید: این از مصادیق استطاعت است .

\* ... عن موسى بن بكر الواسطي قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن الرجل يستقرض و يحجّ فقال: إن كان خلف ظهره مال إن حدث به حدث أدّى عنه فلا بأس. (۵)

\* ... عن محمد بن الفضيل، عن موسى بن بكر، عن أبي الحسن الأوّل (عليه السلام) قال: قلت له: هل يستقرض الرجل و يحجّ إذا كان خلف ظهره ما يؤدّي به عنه إذا حدث به حدث؟ قال: نعم (در این روایات شرط در عبارت راوی آمده است). (۶)

این سه روایت شاهد بر قول تفصیل است که ما از قواعد هم استخراج کردیم.

\*\*\*

مسأله ۱۹: لو كان عنده ما يكفيه للحجّ و كان عليه دين فإن كان مؤجّلاً و كان مطمئناً بتمكّنه من أدائه زمان حلوله مع صرف ما عنده وجب (حج واجب می شود) بل لا يبعد وجوبه (حج) مع التعجيل و رضا دائئه (طلبکار) بالتأخير مع الوثوق بإمكان الأداء عند المطالبة و في غير هاتين الصورتين لا يجب و لا فرق في الدين بين حصوله قبل الاستطاعة أو بعده بأن تلف مال الغير على وجه الضمان (در نگهداری آن کوتاهی کرده است) عنده بعدها (استطاعت) و إن كان عليه خمس أو زكاة و كان عنده ما يكفيه للحجّ لولاهما (خمس و زکات) فحالهما حال الدين مع المطالبة فلا يكون مستطيعاً و دين المؤجل بأجل طويل جداً كخمسين سنة و ما هو مبنيّ على المسامحة و عدم الأخذ رأساً و ما هو مبنيّ على الإبراء مع الاطمئنان بذلك لم يمنع عن الاستطاعة.

#### عنوان مسئله:

تا اینجا بحث در وام گرفتن بود ولی در این مسئله بحث در این است که مالی به دست شخص بدهکار رسیده که می تواند با آن دینش را ادا کند یا این که به حج برود. کدام مقدم است؟

مرحوم امام برای این مسئله چهار صورت ذکر می کنند:

- ۱- دین مؤجل است و تا آن وقت می تواند دین را بپردازد.
- ۲- دین معجل است ولی صاحب دین می گوید می توانی دین را به تأخیر بیندازی و به حج بروی.
- ۳- کسی از دیگری طلبکار است و این طلب مبني بر مسامحه است (مثلاً از پدرش وام گرفته) و یا زمان آن طولانی است.
- مرحوم امام این سه صورت را مزاحم حج و استطاعت نمی دانند.
- ۴- دین حال است و طلبکار اصرار بر گرفتن دین دارد و مبني بر مسامحه هم نیست. این شخص مستطیع نیست، چون ادای دین، واجب فوری غیر مشروط است ولی حج واجب مشروط است.



---

۱. ح ۸، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۱، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۲، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۵، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۷، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۹، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

### 57- ادامه مسئله ۱۹ - ۸۵/۱۰/۱۲

قبل از بحث از مسئله نوزدهم در مسئله هیجدهم دو نکته قابل توجه است.

در مسئله هیجدهم بحث در این بود که اگر کسی وام می گیرد در حالی که معادل آن را موجود دارد، مستطیع است و حجّی که به جای می آورد، حَجّة الاسلام است و فرقی نمی کند که عین حاضر یا غایب و یا چیزی در ذمه دیگری باشد که چون بالقوة القریبۀ من الفعل مستطیع است، ولی اگر ندارد و در آینده می خواهد جای آن را پر کند این شخص مستطیع نیست و وامی که می گیرد او را مستطیع نمی کند.

بقی هنا أمران:

الأمر الأول:

سه حدیثی که نقل شد و عمومات استطاعت را تقویت می کرد هر سه ضعیف است.

در سند حدیث اوّل «عبدالملك بن عتبة» آمده که دو نفر به این نام داریم، یکی به نام «عبدالملك بن عتبة السیرفی» و دیگری به نام «عبدالملك بن عتبة الهاشمی» است. اوّلی ثقه ولی دوّمی مجهول الحال است (نه توثیق شده و نه تضعیف).

از کجا بدانیم آن که در روایت آمده کدام است؟ به قرینه راویان در روایات دیگر می توان تشخیص داد، چون در روایات دیگر معمولاً روایات «عبدالملك بن عتبة الهاشمی» را «علی بن حکم» نقل می کند و در ما نحن فیه هم راوی علی بن حکم است، پس معلوم می شود که عبدالملك هاشمی مراد است، بنابراین

روایت ضعیف السند است، اگر چه بقیه راویان روایت معتبر هستند.

راوی دو حدیث دیگر «موسی بن بکر الواسطی» مجهول الحال است. یک روایت در مدح او آمده ولی روایت را خودش نقل می کند. یکی از مشکلات رجال این است که راویان در مدح خودشان روایت نقل می کنند که گاه می تواند مؤید باشد.

روایت این است که امام کاظم (علیه السلام) به موسی بن بکر فرمود: چرا رنگت پریده است، مگر نگفتم گوشت بخور. عرض کرد: مرتب می خورم؛ حضرت فرمود: چگونه می خوری؟ عرض کرد: طبعاً، حضرت فرمود: به صورت کباب بخور. در ادامه می گوید: امام کاظم (علیه السلام) به من فرمود: آیا می توانم تو را برای بعضی از کارهایم به شام بفرستم؟، عرض کردم: من بنده شما هستم، هر چه می خواهید بفرمایید. از این تعبیر استفاده می شود که حضرت به او اعتماد داشته اند، که او را برای انجام کارهایشان به شام می فرستند؛ ولی این روایت را خودش نقل می کند و اگر ما به او شک داشته باشیم، این روایتش را هم نمی توانیم بپذیریم؛ علاوه بر این راوی این حدیث از موسی به بکر، «محمد بن سنان» است که با وجود روایات فراوانی که نقل کرده ولی نمی توانیم وثاقتش را تثبیت کنیم.

بنابراین هر سه روایت ضعیف است که با وجود ضعف سند می توان این روایات را مؤید برای اطلاعات استطاعت قرار داد.

### الأمر الثاني:

توهم شده که این روایات یک معارض دارد:

\* و عنهم، عن أحمد بن محمد بن عيسى (سند تا اینجا خوب است) عن أبي همام (نام او «اسماعيل بن أبي همام» و از ثقات است) قال: قلت للرضا (عليه السلام) الرجل يكون عليه الدين و يحضره الشيء أيقضى دينه أو يحج؟ قال: يقضى ببعض و يحجّ ببعض (از حدیث استفاده می شود نه تنها اگر بدهکار است نباید وام بگیرد حتی اگر پول هم به دستش رسید باید اول دینش را ادا کند) قلت: فإنه لا يكون إلا بقدر نفقه الحجّ، قال: يقضى سنه و يحجّ سنه ... (۱).

**اشکال دلالی:** در دلالت حدیث اشکال مهمی است و آن این که این حدیث در مورد حجّ الاسلام نیست بلکه در مورد حجّ مستحبّی است، بنابراین معارض نمی شود.

\*\*\*

مرحوم امام در مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت چهار مسئله عروه را به هم ضمیمه کرده و به صورت چهار فرع ذکر می کند که ما به صورت جداگانه ذکر می کنیم:

**فرع اول:** آیا دین مانع است (مسئله ۱۷ عروه)؟ امام فرمود دین مؤجل مانع نیست ولی اگر معجل باشد مانع است.

**فرع دوم:** آیا فرقی بین دین سابق (قبل از استطاعت مدیون بوده) و دین لاحق (بعد از استطاعت مدیون شده) وجود دارد (مسئله ۱۸ عروه)؟

**فرع سوم:** آیا خمس و زکات جزء دیون محسوب می شود (مسئله ۱۹ عروه)؟ مرحوم امام می فرماید: خمس و زکات با سایر دیون فرقی ندارد.

**فرع چهارم:** دیونی که زمانش بعید و یا در معرض ابراء است مانع از استطاعت نیست (مسئله ۲۰ عروه). **فرع اول:** آیا دین مانع از حج است؟

**اقوال:**

اقوال در این مسئله مختلف است و به قول صاحب مستند قدما متعرض این بحث نشده اند و متأخرین متعرض شده و در مجموع سه قول دارند:

۱- دین مانع از استطاعت نیست.

۲- مطلقاً دین مانع است، مگر این که اضافه بر ادای دین داشته باشد.

۳- فرق بین دین مؤجل و معجل، یعنی دین معجل مانع است و مؤجل مانع نیست.

مرحوم نراقی می فرماید:

فلم أعرّ للقدمات على قول في المسألة و كذا كثير من المتأخرين. نعم تعرّض لها جماعة منهم و هم بين مصرّح بعدم الوجوب إذا لم تفضل عن دينه نفقة الحج من غير تعرّض للمعجل أو المؤجل كما في الشرايع و بعض كتب الفاضل (علّامه) و مصرّح بعدمه مع التعجيل و التأجيل كالمنتهى و التحرير و الدروس ... و عن المحقّق الأردبيلي الوجوب و الظاهر أنّه مذهب القدمات حيث لم يتعرّضوا لاشتراط الخلوّ عن الدين (سكوت قدما و اين كه عدم دين را به عنوان يكي از شرايط وجوب حج ذكر نكرده اند، نشان مي دهد كه آن را لازم نمي دانند). (۲)

ادّله:

به دو دليل استدلال شده است:

#### ۱- اطلاق استطاعت:

اطلاقات استطاعت از دو جهت جايي را كه شخص بدهكار است و طلبكار مرتّب سراغ او مي آيد، شامل نيست:

اولاً، مستطيع نيست.

ثانياً، بر فرض مستطيع باشد، بين دليل ادای دين و دليل وجوب حج تعارض است و مي دانيم ادای دين حقّ الناس و حجّ حقّ الله است و حقّ الناس مقدّم است.

---

۱. ح ۶، باب ۵۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. مستند، ج ۱۱، ص ۴۴ - ۴۳.

اسلام دین جامعی است که برای تمام زندگی انسان برنامه دارد و نیاز نیست برای برنامه های زندگی دست به سوی دیگران دراز کنیم. یکی از این برنامه ها «حسن الجوار» است که آثار معنوی و مادی مهمی دارد که دو حدیث از باب نمونه می خوانیم:

### «حدیث اخلاقی: همسایگی نیک»

متن و ترجمه احادیث:

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): حسن الجوار یعمر الدیار و ینسی فی الأعمار. (۱)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرمایند: نیکی همسایگی خانه ها و شهرها را آباد می کند و عمرها را طولانی می کند.

قال الصادق (علیه السلام): حسن الجوار یزید فی الرزق. (۲)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: همسایه داری نیک روزی را فراوان می کند.

شرح احادیث:

برای این تعبیر می توان تحلیلهای ظاهری بیان کرد، چون وقتی انسانها با هم باشند، مشکلات را به راحتی حل می کنند که ثمره آن زیاد روزی و طول عمر است، ولی تنها این تحلیلهای مادی و ظاهری نیست بلکه آثار و برکات معنوی فراوانی هم دارد که بسیاری از آنها برای ما قابل درک نیست، به عنوان مثال در روایات آمده که صدقه بلا را دفع می کند، رابطه ای که بین صدقه و دفع بلا موجود است تحلیل مادی ندارد بلکه آثار معنوی الهی دارد یعنی وقتی ما به دیگران رحم کرده و عواطف نشان دهیم خدا هم به ما رحم می کند و ما را مشمول عنایاتش قرار می دهد که تمامی این آثار و برکات برای آخرت نیست بلکه در دنیا هم آثار آن را می بینیم.

و یا مطابق روایات صله رحم مایه طول عمر است که این را به عینه در دنیا دیده ایم ولی رابطه بین اینها

قابل درک نیست، بنابراین نباید در همه این موارد منتظر یک تحلیل اجتماعی و رابطه مادی قابل فهم باشیم، چون اینها الطاف خفیه الهیه است.

اسلام دین محبت، عاطفه و ترحم نسبت به همه است، به خصوص همسایگان که در مشکلات باید به کمک آنها شتافت و اذیت و آزار نرساند که این از آداب معاشرت اسلام است.

\*\*\*

بحث در فرع اول از مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت در این بود که آیا بدهکاری مانع از حج می شود؟ مرحوم امام در این مسئله چهار مسئله از عروه را در هم ادغام فرموده اند که ما جداگانه بحث می کنیم. فرع اول در این بود که آیا دین مانع است یا نه؟ در مسئله سه قول بود، قول اول این بود که مطلقا مانع نیست و قول دوم این بود که مطلقا مانع است و تا اضافه بر دین نداشته باشد، مستطیع نیست و قول سوم فرق بین دین مؤجل و معجل بود که اگر مؤجل باشد و می داند که در وقتش می تواند ادای دین کند مانع از استطاعت نیست.

ما قول سوم را اختیار کردیم و دلیل اول آن این بود که عرف کسی را که مدیون است و بیش از ادای دین پول ندارد و طلبکار طلبش را مطالبه می کند، مستطیع نمی داند؛ بلکه اگر دین مدّت دار باشد و در زمان ادای آن توانایی ادای آن را دارد و الآن پول به دستش رسیده عرف او را مستطیع می داند.

**سَلَمْنَا؛** که در هر دو صورت صدق استطاعت می کند ولی وقتی امر دائر است بین این که ادای دین واجب کند یا حج برود، ادای دین چون حقّ الناس است مقدّم است.

و من العجب، مرحوم آقای حکیم در مستمسک می فرماید که دلیلی بر مقدّم بودن حقّ الناس بر حقّ الله نداریم که اگر این قاعده متزلزل شود، خیلی از مسائل در فقه به مشکل برخورد می کند. ایشان در مستمسک می فرماید:

ما اشتهر من اهمیّة حقّ الناس من حقّ الله تعالی دلیله غیرظاهر.

در عبارت دیگری می فرماید: **فهذا الحكم المشهور** (تقدیم حقّ الناس) **غير ظاهر و إن كان تساعده**

**مرتکبات المتشرعة لكن في بلوغ ذلك حدّ الحجية تأمل.(۳)**

بعضی می گویند که ما روایتی داریم که عکس این را می گوید، یعنی دین خدا مقدّم است.

در روایتی آمده که زنی از طایفه بنی خثعم خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله)آمده و عرض کرد: پدر پیری

دارم که نمی تواند سوار مرکب شده و به حج برود، اگر من به جای او حج به جا آورم، آیا برای او فایده ای

دارد؟ حضرت فرمود: اگر پدرت به مردم بدهکار بود و تو دین او را ادا می کردی، فایده ای داشت؟ جواب

داد: بله. حضرت فرمود: دین خدا أحقّ به ادا است.(۴)

این حدیث در منابع اهل سنت و شیعه آمده است.

مرحوم مجلسی(۵) هم این روایت را در لابلای فرمایش خودش نقل می کند و ظاهراً در هیچ جا روایت

سند معتبری ندارد.

**و لكنّ الانصاف؛** این سخن درست نیست و شواهد زیادی در مورد تقدیم حقّ الناس بر حقّ الله داریم:

۱- آیه دین طولانی ترین آیه قرآن است و حدود هیچده حکم در این آیه آمده است در حالی که در مورد

سایر واجبات مثل نماز و روزه و ... آیه ای به این محکمی نداریم.

۲- در آیات ارث در چهار جا در سوره نساء بر دین تأکید می کند و ارث را بعد از وصیت و دین مطرح

می کند که این نشانه اهمیت دین است که اسلام بر آن تکیه می کند.

۳- روایتی داریم که وقتی مسلمانی را می آوردند تا پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر او نماز بخواند، سؤال

می کردند آیا مدیون است یا نه؟ و اگر مدیون بود بر او نماز نمی خواندند.

در روایت دیگری آمده که حضرت بر شخصی که بدهکار بود نماز نخواند و حضرت امیر(علیه السلام)ضامن

شد، آن وقت حضرت نمازش را خواند، حال اگر دین مقدّم نباشد دلیلی بر سخت گیری پیامبر نبود.

۴- وقتی کسی مسلمان شد، الاسلام یجبّ ما قبله می گوید نماز و روزه اش قضا ندارد ولی دین از بین

نمی رود.

۵- در باب دین داریم که شهید با ریختن اولین قطره خونس تمام گناهانش بخشیده می شود جز دین:

\* ... عن حنّان بن سدير، عن أبيه، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: كلّ ذنب يكفره القتل في سبيل الله إلّا الدين لا كفّاره له إلّا أدائه أو يقضى صاحبه (وصيّ یا قیّم ادا کند) أو يعفو الذی له الحقّ. (۶)

\* ... عن بشار، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: أوّل قطرة من دم الشهيد كفّاره لذنوبه إلّا الدين فإنّ كفّارته قضاؤه. (۷)

**قلنا:** اگر مرتکباتی برای مشترعه در مسئله حق الناس پیدا شد منشأ آن این امور است که به چند نمونه از آنها اشاره کردیم.

و اما روایت خثعمیه که دین الله را احقّ به قضا دانست، جوابش این است که:  
اولاً، روایت سند ندارد.

**ثانیاً؛** پیامبر می خواهد بفرماید از یک جهت حقّ الله مقدّم است چون خدا بالاتر از بندگان است و به همین جهت احقّ به قضا است ولی در طرف مقابل ابعادی است که آن را احقّ می کند و آن این که خدا کریم و بی نیاز است ولی بندگان نیازمندند و یا اگر حق الناس ادا نشود، مشکل آفرین است ولی دین خدا این گونه نیست. پس اگر حق الله از یک جهت احقّ به اداست، حقّ الناس از جهت دیگر احقّ به اداست.

---

۱. وسائل ج ۸، ح ۱ باب ۸۷ از ابواب احکام العشرة.

۲. وسائل ج ۸، ح ۲ باب ۸۷ از ابواب احکام العشرة.

۳. ج ۱۰، ص ۱۰۰.

۴. مستدرک، ج ۸، ص ۲۶، ح ۳، باب ۱۸ از ابواب وجوب الحج.

۵. بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۳۱۵.

۶. وسائل، ج ۱۳، ح ۱، باب ۴ از ابواب الدین.

۷. ج ۵، باب ۴ از ابواب الدین.



بحث در فرع اول از مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت در این بود که آیا دین مانع از وجوب حج می شود؟ به این معنی که پولی دارد که اگر صرف حج کند دین بر گردنش می ماند و اگر صرف دین کند، حج به گردنش می ماند، در این صورت تکلیف چیست؟ ما قائل به تفصیل شدیم یعنی اگر دین مؤجل بود حج برود و اگر معجل بود دین را بپردازد و به دو دلیل تمسک کردیم، دلیل اول این بود که بدهکاری که طلبکار طلبش را از او مطالبه می کند عرفاً مستطیع نیست.

دلیل دیگر این بود که سَلَمْنَا مستطیع هم باشد، در این صورت امر دائر است بین دو واجب (ادای دین و حَجَّةُ الاسلام) و در صورت تزاحم حق الناس و حق الله حق الناس مقدم می شود، چون از نظر اسلام اهم است.

مرحوم آقای حکیم کبرای مسئله را منکر شدند و فرمودند با این که تزاحم است ولی مقدم بودن حق الناس را قبول نداریم، البته شواهدی داریم که حق الناس مقدم است ولی به اندازه حجیت نیست. در جواب ایشان عرض کردیم که نه فقط در اینجا بلکه در بسیاری از مسائل در فقهی به این کبری تمسک می شود و این کبری بالکتاب و السنّة ثابت است که آیات آن بیان شد و در مورد سنّت به روایاتی تمسک کردیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر مدیون نماز نمی خواند و سؤال از حجّ و نماز و روزه نمی کرد بلکه سؤال از دین میّت می فرمود، در این زمینه روایات متعددی داریم که از باب نمونه به بعضی از روایات اشاره می کنیم:

\* محمد بن الحسن فی الخلاف (شیخ طوسی و روایت مرسله است) عن أبي سعيد الخدري قال: كنا مع رسول الله (صلی الله علیه وآله) فی جنازة فلما وضعت قال: هل علی صاحبکم من دین؟ قالوا: نعم، درهمان فقال: صلّوا علی صاحبکم فقال علی (علیه السلام): هما علیّ یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) و أنا لهما ضامن فقام رسول الله (صلی الله علیه وآله): فصلّی علیه ثمّ أقبل علی علی (علیه السلام) فقال: جزاک الله عن الإسلام خيراً و فكّ رهانک كما فكکت رهان أخیک. (۱)

\* و عن جابر بن عبدالله أنّ النبي(صلى الله عليه وآله) كان لا يصلي على رجل عليه دين فأتى بجنائزه فقال:

هل على صاحبكم دين؟ فقالوا: نعم، ديناران فقال: صلّوا على صاحبكم فقال أبو قتاده: هما عليّ يا رسول

الله(صلى الله عليه وآله) قال: فصلّي عليه ... (۲)

هیچ گاه پیامبر بر شخص مدیون نماز نمی خواند که این نشانه اهمیت حقّ الناس و تقدّم آن است.

در مسند احمد حنبل(۳) هم حدیثی شبیه حدیث قبل آمده است.

شاهد دیگر بر تقدّم حقّ الناس روایات مربوط به شهید بود که ذکر شد و یک روایت هم از کتب عامّه بیان می کنیم:

محمد بن حشش می گوید روزی در محضر رسول خدا(صلى الله عليه وآله)بودیم که ناگهان پیامبر(صلى

الله عليه وآله) تغییر چهره داد و بعد فرمود: امر مهمّی نازل شد و بعد چیزی نفرمود. روز بعد یکی از

صحابه عرض کرد: ای رسول خدا، روز قبل فرمودید چیزی نازل شد اما آن را بیان نکردید؟ حضرت

فرمود: و الذى نفسى بيده لو أنّ رجلا قتل فى سبيل الله ثم أحيى ثم قتل مرتين و عليه دين ما دخل

الجنة حتى يقضى عنه دينه.(۴)

روایت نشانگر اهمیت حقّ الناس است به گونه ای که حتّی اگر دو بار هم شهید شود تا زمانی که دینش ادا نشده داخل بهشت نمی شود.

شاهد دیگر برای تقدّم حقّ الناس حدیث بعد است:

\* ... عن سماعة قال: قلت لأبي عبدالله(عليه السلام) الرجل ممّا يكون عنده الشىء يبتلع به (با این مال

زندگی اش را می گذراند) و عليه دين أيطعمه عياله حتّى يأتيه الله بميسرة فيقضى دينه أو يستقرض على

نفسه؟ ... قال: يقضى ممّا عنده دينه (دین بر نفقه هم مقدّم است) ... (۵)

یکی از ارکان استطاعت این بود که نفقه عیال را داشته باشد و روایت می گوید دین بر آن هم مقدّم است و از اینجا معلوم می شود که دین بر حجّ مقدّم است.

از مجموع این شواهد استفاده می شود که حقّ الناس مقدّم است ولی روایتی در جلسه قبل بیان شد که

مطابق آن حقّ الله مقدّم است و در بررسی های بیشتر روشن شد که فقط آن روایت نیست بلکه روایات

معارض هم متعدّد است.

روایت جلسه قبل روایت خثعمیه است که مرحوم مجلسی (۶) نقل فرموده و بیهقی (۷) هم روایاتی دارد که متعدّد است:

یکی این که زنی خدمت پیامبر آمده و عرض کرد: خواهرم فوت کرده و نذر حج کرده است، آیا لازم است ادا کنیم؟ حضرت فرمود: اگر خواهرت دینی داشت ادا می کردی؟ عرض کرد: بله، حضرت فرمود: دین خدا احقّ به اداست.

در روایت دیگر شخصی می گوید: مادرم فوت کرده و بر گردنش روزه ماه رمضان است، حضرت فرمود: اگر مادرت بدهی داشت ادا می کردی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: دین الله احق است.

در روایت دیگر شخصی می گوید: خواهرم فوت کرده و دو ماه روزه به گردن دارد، حضرت فرمود اگر بدهی داشت ادا می کردی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: دین خدا احق است.

بنابراین روایات معارض هم متعدّد است.

در جلسه قبل در جواب از روایت معارض به سند آن اشکال کردیم ولی اکنون که روایات متعدّد شد به ضعف سند اشکال نمی کنیم اما دلالت روایات مخدوش است به این بیان که در روایات معارض طرف مقابل فکر می کرده که حقّ الله اهمّیتی ندارد و به همین جهت حضرت می فرماید حقّ الله را کوچک نشمار و عظمت خدا را در نظر بگیر ولو حقّ الناس از جهات متعدّد احقّ است ولی دین الله از یک جهت احقّ است چون خدا بزرگ است.

به نظر ما در ذهن تمام سؤال کنندگان کبرای کلیّه ای که ما به دنبال آن هستیم بوده است، چون وقتی حضرت می پرسد که اگر بدهکار بود چه می کردید؟ همه گفتند که می پرداختیم، پس در مورد دین الناس شکی نبود و فقط در مورد دین الله شک داشته اند، بنابراین خود روایات دلیل بر ضد است.

سَلَمْنَا که دو دسته روایت داشته باشیم، در مقام تعارض شکی نیست که روایات سابق از نظر سند و دلالت قوی تر است، بنابراین در این کبرای کلی شکی نیست.

**بقی هنا شیء:** سَلَمْنَا که هر دو واجب، و دین اولی باشد، حال اگر کسی مخالفت کرد و واجب اهم (حقّ

الناس) را ترک کرده و واجب مهم (حج) را به جای آورد آیا این حج باطل است یا صحیح و یا داخل در مسئله اصولی ترتب است؟

---

۱. وسائل، ج ۱۳، کتاب الضمان، ح ۲ باب ۳ از ابواب احکام الضمان.

۲. وسائل، ج ۱۳، کتاب الضمان، ح ۳ باب ۳ از ابواب احکام الضمان.

۳. ج ۳، ص ۲۹۶.

۴. السنن الکبری، ج ۵، ص ۳۵۵.

۵. وسائل، ج ۱۳، ح ۳، باب ۴ از ابواب احکام الدین.

۶. بحار، ج ۸۵، ص ۳۱۵.

۷. السنن الکبری، ج ۴، ص ۲۵۵.

#### 60- ادامه مسئله ۱۹ - ۸۵/۱۰/۱۷

بحث در فرع اول از مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت در این بود که کسی که دینی بر ذمه دارد و پولی به دستش می رسد که با آن فقط یا می تواند به حج برود و یا دینش را ادا کند چنین شخصی مستطیع نیست ولی بعضی معتقد بودند که مستطیع است و چون رفتن به حج تراحم با ادای دین دارد، ادای دین مقدم است.

بقی هنا شیء:

اگر کسی ادای دین نکرد و به حج رفت حجّ او صحیح است ولی آیا کفایت از حجّه الاسلام می کند؟ طبق مبنای اول که گفتیم مستطیع نیست حجّش حجّه الاسلام نخواهد بود ولی طبق مبنای دوم که می گوید مستطیع است ولی واجب اهم در مقابلش قرار دارد حجّش صحیح خواهد بود چون مستطیع بوده و فقط واجب اهم را رها کرده پس حجّ او در حال استطاعت بوده و صحیح است.

در اینجا بحث مسئله ضد مطرح می شود که شاید مرحوم شیخ بهایی اولین کسی بوده که آن را مطرح کرده است.

امر به شیء (مثلا تطهیر مسجد) اگر چه نهی از ضد (مثلا صلات) نمی کند ولی عدم امر به ضد (مثلا صلات) را می رساند چون امر به ضدّین (امر به تطهیر مسجد و امر به صلاتی که ضدّ آن است) در آن واحد ممکن نیست، حال که امر به تطهیر مسجد کرده لابد امرش را از صلات برداشته است. در ما نحن فیه وقتی شارع امر به ادای دین کرده، امرش را از حج برداشته و حج و صلات که عبادی بوده و قصد قربت می خواهد وقتی امرش برداشته شد، قصد قربت ممکن نخواهد بود و باطل می شود، پس بطلان حج و نماز نه به خاطر نهی از ضد بلکه به سبب عدم امر و عدم قصد قربت است چون قصد قربت به معنی قصد امر است و این صلات یا حج امر ندارد.

بنابراین به نظر شیخ بهایی امر از روی مهم برداشته شده و چون امر ندارد نمی توان آن را به جای آورد و اگر به جای آورد باطل است.

برای حلّ مشکل امر به ضد (امر به مهم در مقابل اهم) سه راه پیدا کرده اند که در اصول مطرح شده است:

۱- در عبادت قصد امر لازم نیست بلکه قصد ملاک محبوبیت هم کافی است یعنی حج از محبوبیت بیرون نرفته و مصالح آن محفوظ است و فقط مزاحم پیدا کرده است، چرا امر به ضدّین می شود، ولی این مانع از محبوبیت حج نیست و این شخص همان محبوبیت ذاتی و ملاک را قصد می کند و این در قصد قربت کافی است چون برای خدا می خواهد به جای آورد و محبوبیت و رضای خدا در قصد قربت کافی است.

۲- امر به طبیعت کلی را قصد می کند نه خصوص حجّی را که ادای دین با آن مزاحم است، چون این حج امر ندارد و مزاحم دارد ولی اصل و طبیعت حج برای مستطیع امر دارد؛ به عبارت دیگر گاه امر به طبیعت است و گاه امر به فرد خاص، امر به فرد خاص مزاحم دارد ولی امر به طبیعت حج برای مستطیع باقی است و مزاحم ندارد که آن را قصد می کند.

۳- امر خاص دارد (نه محبوبیت و نه امر عام) منتهی علی نحو الترتیب، به این بیان که مولی می گوید ای عبد ادای دین کن و اگر نکردی لااقل حج به جای آور، (أَدِّ دینک فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ حجّ) و یا مولی می گوید

مسجد را تطهیر کن و اگر نمی کنی نماز بخوان که این امر علی نحو الترتّب است.

آیا امر به ضدّین علی نحو الترتّب جایز است؟

این بحث در این اواخر پیدا شده و در کلمات قدما نیست و اولین کسی که ریشه های این بحث در کلماتش دیده شده مرحوم محقق ثانی و بعد از ایشان مرحوم کاشف الغطاء و بعد از ایشان میرزای شیرازی و بعد از ایشان شاگردانش بوده اند.

مسئله اختلافی است و بعضی قائل به صحّت و بعضی مخالفند.

**دلیل قائلین به عدم جواز:**

دلیل عمده قائلین به عدم جواز، استحاله امر به ضدّین است، چون مولی ادای دین و حج را می خواهد و این به ضدّین باز می گردد چون ادای دین ساقط نشده و حج هم به قوّت خود باقی است، چه به نحو ترتّب باشد (در طول هم) یا به نحو ترتّب نباشد (در عرض هم) و امر به ضدّین هم محال است و جایز نیست و مولی چنین نمی کند.

**دلیل قائلین به جواز (مختارما):**

**۱- وجدان:**

اگر پدری به فرزندش بگوید به مسجد برو و نماز جماعت بخوان در صورت کوتاهی فرزند بگوید اگر به مسجد نمی روی لااقل در منزل نماز اوّل وقت بخوان (جماعت مصداق اکمل و فرادی مصداق اضعف) آیا چنین امری بالوجدان امر به ضدّین است؟ و یا اگر فرمانده لشکر جمعی از نفرات را به خط مقدّم بفرستد و آنها کوتاهی کنند، بعد فرمانده بگوید اگر نمی روید لااقل در پشت جبهه در تدارکات کمک کنید، آیا چنین دستوری بالوجدان امر به ضدّین است؟ هیچ عرفی این را محال نمی داند.

به نظر ما کلام امام حسین (علیه السلام) در عاشورا از همین قبیل بود که ابتدا به لشکر عمر سعد فرمود دین داشته باشید و اگر دین ندارید لااقل آزاد مرد باشید.

در ما نحن فیه شارع می گوید ادای دین کن و اگر نمی کنی به حج برو که این به نحو ترتّب بلامانع است.

بحث ترتّب یک بحث مقام ثبوتی دارد، یعنی اگر مولی چنین بگوید اشکالی ندارد و یک بحث مقام اثباتی یعنی کجا چنین چیزی در شرع گفته شده است.

در مقام ثبوت اگر مولی بگوید ادای دین کن و اگر نمی کنی حج برو، وجدان می گوید مانعی ندارد.

## ۲ - دلیل برهانی:

امر به ضدّین در عرض هم جمع بین ضدّین است ولی در طول هم جمع نیست، چون که امر به کلّ واحد جداگانه است و امر به جمع نیست و اوامر عرضیه با اوامر طولیه اشتباه شده است.

تا اینجا امکان ترتّب ثابت شد یعنی در مقام ثبوت ترتّب محال نیست. حال در کجا در روایات داریم که گفته شده ای مدیون دینت را ادا کن و اگر نمی کنی حج به جای آور (مقام اثبات).

قائلین به ترتّب می گویند در مقام اثبات دو اطلاق داریم که یکی می گوید: أیّها المدیون أدّ دینک و اطلاق دیگر می گوید لله علی الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلاً، آیا این دو اطلاق در تمام وجود با هم تعارض دارد؟ مسلّم این است که اطلاق دین به قوّت خود باقی است ولی اطلاق دیگر به حکم عقل قید می خورد، به این بیان که اگر ادای دین نکردی حج به جای آور، پس چون چنین امری به حسب مقام ثبوت اشکالی ندارد، در مقام اثبات هم که دو اطلاق داریم که یکی اهم و دیگری مهم است، مهمّ را تقیید می کنیم، به عبارت دیگر در مقام ثبوت محال عقلی نیست و در مقام اثبات هم دلیل داریم که همان اطلاقیین است، بنابراین همه جا دلیل بر ترتّب وجود دارد.

برای توضیح بیشتر در مورد ترتّب به کتاب انوار الاصول (۱) مراجعه فرمایید.

**تخلّص ممّا ذکرنا**، طبق مبنای ما (عدم استطاعت) کسی که ادای دین مُطالب نکند و به حج برود، حجّش حجّه الاسلام نیست، ولی آنها که می گویند استطاعت دارد با یکی از سه ملاکی گفته شد از طریق ترتّب می توانند حجّش را حجّه الاسلام بدانند.

**هذا إذا كان الدين معجلاً که دو صورت دارد:** گاه مطالبه می کند و گاهی با آن که معجلّ است ولی مطالبه نمی کند. دین معجلّی که مطالب است محلّ اشکال ولی دین معجلّی که مطالب نیست و طلبکار به تأخیر رضایت دارد حجّش اشکالی ندارد، چون ضدّ از بین می رود و حجّش از روی استطاعت است.

اما اگر دین مؤجل باشد و مطمئن نیست که در سر رسید بتواند دین را بپردازد مستطیع نیست ولی اگر در سر رسید توانایی پرداخت دین را دارد می تواند به حج برود.

هذا تمام الكلام فی الفرع الاول من مسألة ١٩.

---

ج ١، ص ٤٤١.

### 61- ادامه مسئله ١٩ - ٨٥/١٠/١٩

بحث در فرع اول از مسئله نوزدهم از مسائل استطاعت بود، و بیان شد که مسئله ترتب به حکم عقل در مقام ثبوت جایز است به این معنی که مولى بگوید اهم را به جای آورد و اگر نمی تواند مهم را به جای آورد.

این ترتب در مقام ثبوت محال نیست؛ حال بحث در این است که در مقام اثبات کدام آیه و روایت می گوید اگر ادای دین نکردی به حج برو؟ در جواب گفتیم که دو اطلاق داریم یکی در مورد وجوب ادای دین و دیگری اطلاق «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» که به هر دو اطلاق تا جایی که امکان دارد عمل می شود ولی جایی که هم ادای دین و هم حج باشد و پول برای یکی از این دو دارد، در این صورت عمل به هر دو اطلاق محال است و استثنا می خورد پس فقط جمع بینهما عقلا محال است؛ بنابراین در مقام اثبات می گوییم که به مدلول دلیلین باید عمل کرد تا جایی که مخالف هم نباشند.

**فرع دوم:** بین دین سابق و دین لاحق فرقی نیست.

این فرع در عروه به عنوان مسئله ١٨ مطرح شده است. دین لاحق مثل این که شخص مستطیع بوده و قبل از انجام حج، بدهی به گردنش آمده (مثلا اتلاف مال غیر کرد یا دیه قتل خطأ یا دیه جنایت به گردنش آمد) و دین مطالب بود به گونه ای که از استطاعت افتاد، البته اگر به صورت عمدی اتلاف کند یا عمداً جنایتی کند مثل این است که کسی خودش را عمداً از استطاعت بیاندازد که باید به حج برود ولو با وام و هر دردسری باشد (صغری)، حال اگر عمدی نبود، در اینجا کبرایی درست می کنیم و



می‌گوییم: **اللازم بقاء الاستطاعة**; به عبارت دیگر استطاعت در حج هم حدوداً و هم بقاءً لازم است مثلاً اگر در راه اموالش را ببرند از استطاعت افتاده و اگر حج به جای آورد حجه الاسلام محسوب نمی‌شود. فرض مسئله این است که بعد از استطاعت دین غیر عمدی پیدا کرده که او را از استطاعت انداخته و **دلیل الله علی الناس حج البيت ...** شامل حال او نمی‌شود. بنابراین تفاوتی بین دین سابق و لاحق نیست.

**فرع سوم:** آیا بدهی خمس و زکات هم مانع استطاعت حج می‌شود؟

شخصی بدهی خمس و زکات دارد و پولی هم دارد که اگر بدهی خمس و زکات را بدهد نمی‌تواند به حج برود و اگر به حج برود بدهی خمس و زکات می‌ماند؛ آیا این هم مثل بدهی‌های دیگر مانع استطاعت است؟ به نظر ما مانع از استطاعت است و به قول بعضی دیگر مزاحم است و دین اهم است. خمس و زکات دو گونه است: گاه خمس و زکات به ذمه اش آمده مثل این که عینی را که خمس و زکات به آن تعلّق گرفته مصرف کرده است، ولی گاهی عین موجود است که اگر بخواهد خمس آن را بدهد کم می‌آید و نمی‌تواند به حج برود.

این دو صورت با هم متفاوت است، خمس و زکات حق الناس است ولی برای شخص نیست بلکه ملک عنوان و جهت است.

اگر خمس یا زکات به ذمه رفته مانند سایر دیون و مزاحم حج است و ادای دین اهم است. ما می‌گوییم مستطیع نیست ولی بعضی می‌گویند مستطیع است و وجوب حج با تزاحم ساقط است. ولی اگر خمس و زکات در عین باشد، مسئله واضح تر است. بحث مفصلی در کتاب خمس و زکات در نحوه تعلّق خمس یا زکات به عین خارجی آمده است؛ به عبارت دیگر در باب خمس و زکات چگونه مالک این عین هستند؟

در مورد خمس ظاهر آیه قرآن شراکت است **«واعلموا أنّما غنّتم من شیء فإنّ لله خمسهُ...» (۱)** ظاهر عدد کسری (مثل ثلث، نصف و خمس) شرکت است و شاهد آن روایاتی است که می‌گوید فرزندان که مادرشان کنیز است و این کنیزها در جنگهای بدون اذن امام اسیر شده‌اند، مشکل طیب مولد دارند چون خمس آن کنیزان برای امام است، کنیز بین مالک و امام مشترک است و وطنی کنیز مشترک جایز نیست و

باید از امام اجازه بگیرند و امام هم سهم خودش را بخشیده تا مولد آنها صحیح باشد و این دلیل بر شراکت است. و یا در مورد مسکن و زمینهای خراجی که در جنگ بدون اذن تصرف شده امام می فرماید اجازه می دهیم تا نمازشان در آن صحیح باشد که این نشان می دهد امام در عین شریک است؛ بنابراین ما خمس را مطابق ظاهر آیه قرآن شرکت می دانیم و به همین جهت اگر کسی با مال غیر مخمس کسب کند و سودی حاصل شود، ۸۰٪ سود برای خودش و ۲۰٪ آن برای ارباب خمس است که همه شاهد بر اشاعه است.

در مورد چگونگی تعلّق زکات به عین هشت احتمال داده شده که یک احتمال اشاعه است، یعنی فقرا در آن شریکند و بعضی کلّی در معین گفته اند (مثلا گاهی ده من گندم کلّی می خرد که این کلّی در غیر معین است ولی گاهی یک خرمن گندم حاضر است و می گوید ده من از این گندم را خریدم که این کلّی در معین است که باید ده من از همین خرمن را بدهد و اگر تمام این گندم بسوزد و فقط ده من از آن باقی بماند مال خریدار است).

آیا عین زکوی حکم عین مرهونه را دارد؟ یعنی آیا در گرو فقیر است به گونه ای که اگر زکات آن را ندهد، عین از رهن آزاد نمی شود و تصرف در آن جایز نیست؟

این مسئله محلّ بحث است که کدام یک از اینهاست و به هر عنوان تعلّق بگیرد، تصرف در این عین بدون پرداخت زکات ممکن نیست، چون تعلّق به عین گرفته و در ذمه نیست، بلکه اگر در ذمه بود، می توانست تصرف کند. پس نحوه تعلّق خمس به عین اشاعه و تعلّق زکات به عین اختلافی است ولی تعلّق دارد. حال ما در نحن فیه اگر خمس و زکات دارد مثل این است که شریک دارد و با داشتن مال شراکتی انسان مستطیع نمی شود.

**نتیجه:** خمس و زکات مانند سایر دیون مانع از استطاعت است و حج ساقط می شود.

**فرع چهارم:** اگر دین طویل المدّة و یا مبنی علی المسامحه باشد مانع نیست.

این فرع در کلام مرحوم صاحب عروه به عنوان مسئله ۲۰ مطرح شده است. دین طویل المدّة مثل این که زن مهر طلبکار است ولی مدّت آن طولانی است و دین مبنی بر مسامحه مثل این که پسر به پدرش

بدهکار است و یا دینی که طلبکار می گوید اگر به حج بروی به تو می بخشم و صورتی هم مرحوم صاحب عروه ذکر می کند مثل این که در بعضی از بلاد هند مهر را به قدری سنگین می گیرند که نتواند بپردازد، یعنی عملاً جزء دیون حساب نمی شود و سنگ بزرگی پیش پای داماد است تا نتواند همسرش را طلاق دهد.

این دیون فرد را از استطاعت نمی اندازد، چون آنچه برای پنجاه سال دیگر و یا مبنی بر مسامحه است و یا جایی که وعده داده بدهی را نگیرد و به وعده اش اطمینان هست، دین محسوب نشده و عرف آن را به حساب نمی آورد؛ همچنین جایی که دین به قدری سنگین است که پرداخت آن محال است این نیز دین محسوب نمی شود و عرفاً این شخص مستطیع است.

---

۱. سوره انفال، آیه ۴۱.

## 62- مسئله ۲۰ (الفحص فی وصول المال الی حد الاستطاعة) - ۸۵/۱۰/۲۰

«حدیث اخلاقی: احساس مسئولیت»

متن حدیث:

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): ما آمن بی من بات شعبان و جاره جابع قال: و ما من أهل قرية یبیت فیهم جابع ینظر الله إلیهم یوم القیامة. (۱)

ترجمه حدیث:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید: کسی که شب سیر بخوابد در حالی که همسایه اش گرسنه است به من ایمان نیاورده و هر آبادی که یک نفر در آن گرسنه سر به بستر بگذارد و اهل آبادی آگاه باشند و کمک نکنند، خدا به اهل آن نظر لطف نخواهد کرد.

شرح حدیث:

احکام اسلام بسیار دقیق است و اگر این دو جمله عملی شود و هر کسی در برابر همسایه احساس

مسئولیت کند، غنی مراقب فقیر باشد همه اداره می شوند و یا اگر اهل یک شهر در مقابل گرسنگان شهرشان احساس مسئولیت کنند از راه تقسیم مسئولیتها مشکل همه حل می شود و این یک راه طبیعی بسیار ساده است.

ایمان فقط عقیده نیست بلکه عقیده و عمل است. راوی از امام صادق (علیه السلام) پرسید آیا ایمان عقیده است یا عمل یا هر دو؟ حضرت در جواب فرمود: ایمان تمامش عمل است و اگر عمل نباشد، ایمان دروغین است. این معنای رأفت و احساس مسئولیت اسلامی است که در جامعه اش یک گرسنه هم ندارد. از روایات استفاده می شود که در کلّ جامعه اسلامی، نباید یک گرسنه و برهنه هم باشد و در روایات باب زکات آمده که اگر همه زکات می دادند، در جامعه اسلامی گرسنه و برهنه ای یافت نمی شد؛ و فقیران فقیر نشده و برهنگان برهنه نشده اند، مگر به واسطه گناه اغنیا.

در مورد حضرت یعقوب (علیه السلام) حدیث عبرت انگیزی آمده که اگر یعقوب به فراق یوسف دچار شد به خاطر یک ترک اولی بود، وقتی غذای خوبی تهیه کرده بودند و در همسایگی آنها روزه داری بود که غذایی نداشت و آنها غافل شدند، خداوند ۱۰ سال او را به فراق یوسف مبتلا کرد و وقتی بنیامین موقتاً از او گرفته شد، به درگاه خدا تضرّع کرد، خطاب آمد که یادت هست که روزه دار گرسنه ای در همسایگی ات بود و او را فراموش کردی؟ این کفّاره آن ترکی اولی است.

ترک اولی در مورد کسانی که علم و آگاهی بیشتر و موقعیت بالاتری دارند مهمتر و مسئولیت آنها سنگین تر است (حسنات الابرار سیئات المقرّبین). نمازی که افراد عادی با اندکی حضور قلب می خوانند از مقرّبین گناه و سیئه نسبی (ترک اولی) است و باید آنها در تمام نماز حضور قلب داشته باشند. گرسنگی قطعاً به عنوان مصداق و مثال است نه این که موضوعیت داشته باشد، بلکه نیازهای دیگر را هم شامل است.

\*\*\*

مسألة ۲۰: لو شكّ في أنّ ماله وصل إلى حدّ الاستطاعة أو علم مقداره و شكّ في مقدار مصرف الحجّ و أنّه

يكفيه يجب عليه الفحص على الأحوط.

عنوان مسئله:

به عنوان مثال نمی داند چقدر پول اضافی دارد و تحقیق نمی کند تا روشن شود چه اندازه پول دارد و استصحاب و اصل برائت جاری می کند و می گوید شرط حاصل نشده و تفحص لازم نیست. و یا می داند مثلاً دو میلیون تومان دارد ولی نمی داند که هزینه حج چقدر است و تحقیق نمی کند و به استصحاب عدم و یا اصالة البرائة تمسک می کند.

آیا در چنین مواضعی فحص لازم است؟ این مسئله (شک در موضوع و فحص) مهم است و در ابواب دیگر هم هست که از باب نمونه به بعضی از ابواب اشاره می کنیم:

درباب خمس به حساب و کتاب دفاترش مراجعه نمی کند که ببیند سودی کرده یا نه و می گوید ان شاء الله سودی نبوده پس خمس نیست.

در باب زکات نمی داند که گندمش به حدّ نصاب رسیده یا نه و محاسبه نمی کند و باتمسک به اصل می گوید به حدّ نصاب نرسیده و زکات لازم نیست.

مرأه نمی داند که آیا عادت شده یا نه و یا عادت بوده و نمی داند آیا پاک شده؟ با فحص وضعش روشن می شود، اما فحص نمی کند.

کسی نذری کرده و نمی داند که نذرش حاصل شده یا نه، مثلاً نذر کرده اگر فلانی صحیح و سالم از سفر بیاید یک گوسفند قربانی کند ولی فحص نمی کند.

نمی داند به زید بدهکار است، اگر به دفترش مراجعه کند می فهمد بدهکار است یا نه، ولی مراجعه نمی کند تا برای خودش تکلیف درست نکند.

اینها شبهات موضوعیه ای است که نیاز به فحص دارد و مثالها منحصر به اینها نیست. حال در شبهات موضوعیه در جایی که شک در حصول شرط واجب دارد آیا فحص لازم است؟

## اقوال:

مرحوم سیّد در عروه این بحث را در مسئله ۲۱ عنوان کرده و محشّین عروه در آن اختلاف نظر دارد و از مسائلی است که کمتر در کتب قدما و متأخّرين مطرح است و به طور جدّی از عروه شروع شده است. مرحوم صاحب عروه می فرماید:

**وجهان أحوطها ذلک (وجوب الفحص) (۲).**

مرحوم آیة الله خویی می فرماید: فحص لازم نیست چون کلمه فحص در روایات نیامده و ماییم و اطلاقات براءت و استصحاب، یعنی اگر شک داری اعتنا نکن و در شبهات موضوعیه اگر حالت سابقه داشته باشد استصحاب و اگر حالت سابقه نداشته باشد براءت جاری می کنیم.

حتّی بعضی مثالی درباره روزه زده اند و معتقدند اگر شخصی در جایی نشسته که می تواند طلوع فجر را ببیند ولی نگاه نمی کند و غذا می خورد، لازم نیست سر را بلند کند تا متوجّه طلوع فجر شود.

مسئله مبتلی به و محلّ اختلاف است و حق در مسئله تفصیل است یعنی در بعضی از شبهات موضوعیه فحص لازم و در بعضی فحص لازم نیست. ما در دو جا فحص در موضوعات را لازم می دانیم:

- ۱- جایی که طبیعت موضوع طبیعی است که بدون فحص آشکار نمی شود، مثلاً زکات طبیعتش این است که تا وزن نکنی معلوم نمی شود به حدّ نصاب رسیده یا نه، و یا ارباح مکاسب بدون حساب و کتاب روشن نمی شود، و یا بدهکاری تا به دفتر مراجعه نشود روشن نمی شود؛ در چنین مواردی فحص واجب است.
- ۲- جایی که فحص بسیار ساده و آسان است مثل همان طلوع فجر. مرحوم آیة الله حاج شیخ عبدالکریم حائری می فرمود در جایی که علم آن در آستین است به گونه ای که به یک فحص کوچک روشن می شود فحص لازم است.

در غیر این مواضع فحص لازم نیست. مثلاً نمی داند این آب از کرّیت افتاده است یا نه و یا لکه قرمزی روی لباس او پیدا شده و نمی داند خون است یا نه و یا زنی است که نمی داند باردار است یا نه؟

## ادّله:

### ۱- انصراف اطلاقات

اطلاقاتی مانند «لاتنقض الیقین بالشک» از اینجا موارد منصرف است، چون اگر سر خود را بلند کند می تواند بفهمد که طلوع فجر شده یا نه، و این شکی نیست که لاتنقض آن را شامل شود. و هکذا در اطلاقات ادله برائت هم داخل نیست، چون این موارد در «رفع مالایعلمون» داخل نیست و این که بعضی از محشّین عروه فرموده اند یا علم است یا شک و بینهما چیزی نیست ما این را قبول داریم ولی شکی که موضوع ادله است این شک را شامل نمی شود و اینجا صدق شک نمی کند.

---

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۸۸ از ابواب احکام العشرة.

۲. عروه، ج ۲، ص ۴۳۸، م ۲۱.

### 63- ادامه مسئله ۲۰ - ۸۵/۱۰/۲۳

در جلسات گذشته بیان شد که تعلق خمس به مال به نحو اشاعه است، یعنی امام (علیه السلام) به نحو اشاعه مالک یک پنجم مال است و شاهد آن آیه «فانّ لله خمسه» است، چون عدد کسری نشانه اشاعه است، ولی بعضی معتقدند که آیه نحوه تعلق خمس را بیان نمی کند بلکه فقط مقدار را بیان می کند.

**قلنا:** آیه در مقام بیان هر دو است، به عنوان مثال اگر کسی در نزد قاضی شهادت دهد که لزیّد خمس هذا الدار، این شاهد بر مالکیت مشاع است و مقدار را هم می رساند. دلیل دیگر روایات بود که سه روایت دیگر برای اثبات این که تعلق خمس به صورت مشاع است یافت شده است:

۱- مضمون حدیث این است که اگر کسی معدنی پیدا کرد و آن را فروخت، خمس به پولش تعلق می گیرد و اگر امام شریک نباشد، خمس به ثمن منتقل نمی شود، پس مالکیت خمس ثمن دلیل بر شرکت در مضمن است. (۱)

۲- کسی ماهی رودخانه و یا نی موجود در نزارها را فروخته، امام فرمود در ثمن آن خمس است و اگر شرکت مشاع در اصل مال نباشد خمس در ثمن معنی ندارد. (۲)

۳- کسی در خانه درخت میوه دارد و مقداری از آن را مصرف کرده و مقداری را می فروشد، حضرت فرمود مقدار میوه ای که می فروشد در ثمنش خمس است.(۳)

این احادیث دلیل بر اشاعه است.

\*\*\*

بحث در مسئله ۲۰ از مسائل استطاعت در این بود که اگر کسی شک کند که اموالش به حد استطاعت رسیده، آیا فحس واجب است تا ببیند مستطیع شده یا نه؟ و یا اگر می داند مقداری اضافه دارد ولی نمی داند هزینه حج چقدر است آیا باید فحس کند و قیمت حج را بداند؟ ما بحث را توسعه داده و بیان کردیم که منحصر به این باب نیست، بلکه در باب خمس، زکات، نذر و ... گاهی برای وجوب شرطی هست ولی نمی دانیم شرط حاصل شده یا نه؟ آیا در چنین مواردی فحس در موضوعات لازم است؟

بعضی از بزرگان فرمودند که فحس در احکام لازم است نه موضوعات، و اگر یقین پیدا شد تکلیف هست، ولی اگر یقین پیدا نشد فحس لازم نیست، چون در روایات کلمه فحس نداریم و ما هستیم و اطلاقات کل شیء لک حلال و براءة و لاتنقض الیقین بالشک.

ما معتقدیم که چنین نیست و در دو جا فحس لازم است:

۱- جایی که بدون فحس طبیعتاً موضوع آشکار نمی شود و موضوع طبیعتش فحس طلب است، مثل

خمس، زکات و ارباح مکاسب و ... در اینجاها بنای عقلا بر فحس است.

۲- جایی که به ادنی شیء یقین حاصل می شود و علمش در آستین است، مثل جایی که نمی داند به زید بدهکار است یا نه؟ که با مراجعه به دفترش روشن می شود.

ادله:

۱- انصراف اطلاقات:



اطلاقات از این گونه شکها منصرف است و از جمله شواهد این مطلب چیزی است که در باب شکوک در نماز آمده است، به این بیان که در شکوک در نماز گفته شده که اندکی فکر کن، اگر شک زائل شد عمل را ادامه بده و اگر شک مستقر شد، احکام شکوک را در نماز جاری کن؛ یکی از دلایل وجوب تروی در شکوک نماز همین انصراف است، چون شکی که مستقر نیست، داخل در شکوک نماز نمی شود. اگر شک کنیم که اطلاق دارد یا انصراف، اصل عدم اطلاق است چون اصول چهار گانه اطلاق باید احراز شود که یکی از آنها انصراف است.

## ۲- بنای عقلا:

در دو جایی که گفته شد بنای عقلا بر فحص است، به عنوان مثال اگر مولی به عبدش بگوید که اگر در آمدی داشتیم فلان چیز را بخر، اگر عبد بدون مراجعه بگوید من شک داشتم که شاید پولی نداشته باشیم و به همین جهت نخریدم، و یا مولی به عبد بگوید بدهی ها را بده و عبد بدون مراجعه به دفاتر بگوید که بر من محرز نشد که بدهکار هستیم عقلا این را از عبد نمی پذیرند.

## ۳- لزوم مخالفت کثیره:

در جایی که طبیعت موضوع فحص می طلبد (مثل خمس، زکات، استطاعت و ...) اگر فحص نکنیم مخالفت کثیره لازم می آید.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک می فرماید صغری را (لزوم مخالفة الکثیرة علی فرض عدم الفحص) قبول داریم ولی کبری را قبول نداریم یعنی چه کسی گفته که لزوم مخالفت کثیره اشکال دارد؟! چون مخالفت کثیره اش عمدی نیست.

**قلنا:** ما دو جواب می دهیم:

۱- علم اجمالی داریم که مخالفت کثیره بر اثر عدم فحص حاصل می شود و علم اجمالی در شبهه محصوره حجت است و نباید آن را نادیده گرفت.

۲- مولی حکمی کرده که اگر ما از این راه برویم غالب مقاصد مولی از بین می رود و عرف می گوید از راهی برو که مخالفت کثیره نداشته باشد و بنای عقلا بر این است که از راهی می روند که مخالفت کثیره

لازم نیاید.

**توجه:** اگر یک ظرف در میان پنج ظرف مشتبه شده شبهه محصوره است و اگر ده ظرف در بین پنجاه

ظرف باشد باز شبهه محصوره است، القلیل فی القلیل و الكثير فی الكثير شبهه محصوره است.

۴- روایت:

دلیل چهارم بر وجوب فحوص در آن دو مورد یک روایت است که از نظر سند ضعیف ولی دلالت خوبی دارد:

\* ... عن محمد بن عبدالله بن هلال (مجهول الحال) عن العلاء بن رزین (از بزرگان ثقات) عن زید

الصائغ (مجهول الحال) قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام) إني كنت في قرية من قرى خراسان يقال لها:

بخارى، فرأيت فيها دراهم تعمل ثلث فضة و ثلث مساً و ثلث رصاصاً (سرب) و كانت تجوز عندهم و كنت

أعملها و أنفقها (می فروختم) قال: فقال أبا عبدالله (عليه السلام): لأبأس بذلك إذا كان تجوز عندهم فقلت:

أرأيت إن حال عليه الحول و هي عندي و فيها ما يجب عليّ فيه زكاة (به حدّ نصاب رسیده است) أزکیها؟

قال: نعم إتما هو مالک قلت: فإن أخرجتها إلى بلدة لا ينفق فيها مثلها فبقیت عندي حتّى حال عليها الحول

أزکیها؟ قال: إن كنت تعرف أنّ فيها من الفضّة الخالصة ما يجب عليك فيه الزّكاة فزكّ ما كان لك فيها من

الفضّة الخالصة ودع ما سوى ذلك من الخبيث (اضافات را رها کن) قلت: و إن كنت لأعلم ما فيها من الفضّة

الخاصّة إلّا أنّی أعلم أنّ فيها ما يجب فيه الزّكاة؟ قال: فاسکبها (ذوب کن) حتّى تخلص الفضّة و يحترق

الخبيث ثمّ تزکّی ماخلص من الفضّة لسنة واحدة (۴)

راوی سکه ها را به جایی برده که رایج نیست ولی می داند که مقدار نقره موجود در این سکه ها به حدّ

نصاب زکات رسیده ولی نمی داند چقدر است؟ امام فحوص را در مورد او واجب دانست.

در اینجا دو اشکال است که یک اشکال در کلام آقای حکیم و دیگری در کلام مرحوم آقای خویی آمده

است.

**اشکال آقای خویی:**

آب کردن لازم نیست و از همین موجود زکاتش را بپردازد و فحوص هم لازم نیست.

**قلنا:** مشکل کلام ایشان این است که نباید درهم تقلّبی را در جایی مصرف کرد و روایت هم می فرماید که

درهم تقلبی را دور بیاندازد و دستور خالص کردن آن را می دهد و در ادامه هم فحص را لازم می داند.

اشکال آقای حکیم:

فحص در مورد مقدار زکات است اما آیا در باب نصاب خمس و استطاعت هم فحص لازم است؟ در هیچ یک لازم نیست و ما از مورد روایت نمی توانیم تعدی کنیم یعنی مدلول روایت منحصر به خودش است. قلنا: این که تعبّد نیست که در زکات باشد و در خمس نباشد و عرف این را نمی پذیرد و الغای خصوصیت کرده و می گوییم فرقی بین زکات و خمس نیست.

بنابراین دلالت روایت کامل ولی سندش ضعیف است، و فقط می تواند مؤید باشد نه دلیل.

---

۱. وسائل، ج ۶، ح ۱ باب ۶ از ابواب ما يجب فيه الخمس.

۲. ح ۹، باب ۸ از ابواب ما يجب فيه الخمس.

۳. ح ۱۰، باب ۸ از ابواب ما يجب فيه الخمس.

۴. وسائل، ج ۶، ح ۱، باب ۷ از ابواب زكاة الذهب و الفضة.

64- ادامه م ۲۰ و م ۲۱ (لو كان ما بيده بمقدار الحج و ...) - ۸۵/۱۰/۲۴

بحث در مسئله ۲۰ از مسائل استطاعت به امر باقیمانده در ذیل آن رسید.

بقی هنا شیء:

ما در دو جا در شبهات موضوعیه فحص را لازم دانستیم؛ ممکن است کسی ایراد کند که در بعضی از

روایات چنین آمده که فحص در موضوعات لازم نیست حتی اگر آسان باشد.

مرحوم شیخ انصاری در باب استصحاب این روایت را نقل فرموده اند. روایت صحیح زراره و صدرش در

باب استصحاب است و در ذیل آن زراره از امام سؤال می کند:

\* ... فهل علیّ إن شککت فی أنّه أصابه شیء أن أنظر فيه؟ (آیا اگر شک کنم چیزی از نجاست به من

اصابت کرده لازم است خود را بررسی کنم؟) فقال: لا (این مقدار فحص هم لازم نیست) و لکنک إنّما ترید

أن تذهب الشک الذی وقع فی نفسک الحدیث. (۱)

با این که این مورد از جاهایی است که علم آن در آستین است و با اندک فحص روشن می شود ولی امام(علیه السلام)فحص را لازم نمی داند.

**قلنا:** باب طهارت و نجاست ویژگی دارد که از آن نمی توان به ابواب دیگر تعدی کرد و به واسطه این ویژگی، جای الغای خصوصیت نیست؛ به این بیان که اگر در ابواب نجاسات بنای بر فحص باشد سبب عسر و حرج می شود، چون

**اولاً:** عدّه ای از مردم لالابالی هستند و به آن عمل نخواهند کرد.

ثانیاً؛ در زمانهایی که غالباً آب قلیل بود (مثلاً در صدر اسلام)، اگر بنا بود فحص و جستجو لازم باشد کار مشکل می شد.

**ثالثاً:** مطابق روایات در مدینه مسلمان، یهودی و مسیحی همه به یک حمام می رفتند و اگر فحص در این امور لازم می شد کار بسیار مشکل می شد.

پس به همین جهت در باب طهارت و نجاست شارع مقدّس فحص را لازم ندانسته است.

**ملاحظه:** با دقتی که اخیراً در باب طهارت شده به نظر می رسد که هر جا طهارت و نجاست باعث مشکلی شده، شارع حکم را برداشته است یعنی شارع این حکم وضعی را به واسطه عسر و حرج برداشته است؛ حال با توجه به این مسئله که شواهد آن در ذیل خواهد آمد می توان گفت هر جا عسر و حرج بود و کار مشکل شد، شارع آن حکم را برمی دارد؟ فعلاً نمی توانیم فتوی دهیم ولی شواهد متعدّدی داریم:

۱- شارع خون باقی در ذبیحه را پاک می داند، در حالی که یقین داریم که فرقی بین خون داخل و خون خارج از ذبیحه نیست. شارع با توجّه به این که اگر خونی که داخل ذبیحه است نجس باشد، قابل تطهیر نبوده و عسر و حرج است آن را پاک دانسته است.

۲- خون حیوانی که خون جهنده ندارد پاک است، در حالی که خون جهنده با غیر آن از نظر ترکیب فرق چندانی ندارد ولی حیواناتی که خون جهنده ندارند غالباً حیوانات کوچکی هستند که مدام انسان با آنها در ارتباط است و به زحمت می افتد لذا شارع آن را پاک دانسته است.

۳- نجاست در هر جا باشد نجس است ولی شارع ماء استنجا را پاک دانسته، چون در هنگام تطهیر ممکن

است ماء استنجا به انسان ترشح کند و برای آسایش شارع آن را نجس ندانسته است.

۴- انفحة الميته (مایه پنیر) که از معده حیوان شیرخوار گرفته می شود، اگر از میته هم بگیرند پاک است، در حالی که تمام اجزاء میته نجس است ولی چون معمول بوده که مردم از آن نمی گذشتند و اگر شارع آن را نجس می دانست، پنیرها محکوم به نجاست می شد و عسر و حرج بود.

۵- مسک خون ناف آهوی ختن است و این خون با خونهای دیگر فرق ندارد و شارع برای آسایش آن را پاک دانسته است.

۶- از بین بردن عین نجاست، برای طهارت کافی نیست ولی کف پا و کفش استثناء شده چون کف پا و کفش در معرض نجاست است و تطهیر آن عسر و حرج دارد.

۷- ظرفی که در آن آب انگور را ثلثان می کنند با پاک شدن آب انگور، پاک می شود، اگر ظرف با ثلثان پاک نشود تطهیر آن زحمت است و یا چاه هایی که نجس می شود (مطابق مبنای قدما) و با نزح پاک می شود، اطراف چاه و آلات آب کشی همه به تبعیت پاک می شود.

۸- بدن حیوانات با زوال عین نجاست پاک می شود و یا حیوانی که در بدو تولد خون آلود است با برطرف شدن عین نجاست، پاک می شود، در حالی که اگر دست یا لباس با نجاست برخورد کند، بعد از زوال عین، تطهیر لازم دارد و شارع برای راحتی در مورد حیوانات زوال عین را کافی دانسته است.

۹- مدفوع همه پرندگان چه حلال گوشت و چه حرام گوشت پاک است، در حالی که در حیوانهای زمینی این گونه نیست و دلیل طهارت آن این است که اگر نجس باشد زحمت است چون پرندگان پرواز می کنند و همه جا را نجس می کنند.

۱۰- خون بدن انسان با انتقال به بدن پشه پاک می شود و اگر بنا بود نجس باشد زحمت بود.

#### جمع بندی:

در همه این موارد هر جا مسئله طهارت و نجاست به مشکل برخورد کند شارع حکمش را بر می دارد، آیا می توان از استقراء این موارد یک حکم کلی استخراج کرده و به جاهای دیگر تسری دهیم.

\*\*\*

مسألة ۲۱: لو كان ما بيده بمقدار الحج و له مال لو كان باقياً يكفيه في رواج أمره بعد العود و شك في بقاءه فالظاهر وجوب الحج كان المال حاضراً عنده أو غائباً.

عنوان مسئله:

موضوع کلام مرحوم امام مالی است که یقین دارد الآن هست ولی آینده اش را نمی داند، یعنی نمی داند تا زمان بازگشت باقی می ماند یا نه؟؛ این مسئله از مسئله ۲۲ عروه گرفته شده ولی موضوع آن مالی است که الآن مشکوک است. مرحوم صاحب عروه می فرماید:

لو كان بيده مقدار نفقة الذهاب و الإياب و كان له مال غائب لو كان باقياً يكفيه في رواج أمره بعد العود لكن لا يعلم بقاءه أو عدم بقاءه فالظاهر وجوب الحج بهذا الذي بيده استصحاباً لبقاء الغائب.(۲)

حال هر یک از این دو باشد، تفاوتی در اصل بحث ندارد، چون آینده آن مدّ نظر است.

البته جای این مسئله این جا نیست و باید مرحوم امام در ذیل مسئله ۳۹ آن را مطرح می فرمود که در مورد رجوع به کفائه (در هنگام بازگشت از حج زندگی تأمین باشد) است.

در مسئله نصّ خاصی نداریم و ما هستیم و قواعد و عمدتاً استصحاب، به این بیان که یقین داریم تا الآن باقی است و برای یک ماه آینده استصحاب بقا می کنیم.

این استصحاب دو اشکال دارد:

۱- آیا استصحاب در امور مستقبلی جایز است؟ به عنوان مثال نذر کرده اگر فرزندش تا صد سال زنده بماند قربانی کند آیا می تواند استصحاب بقای فرزند تا صد سال کند؟

بعضی از بزرگان استصحاب در امور مستقبل را جاری می دانند و دلیل آنها اطلاق ادله است، چون

استصحاب یقین و شک می خواهد که در اینجا هست، (یقین دارد که مال هست و شک دارد که در آینده باشد) زیرا یقین و شک فعلیت دارد و متعلق یقین نیز فی الحال و متعلق شک مربوط به آینده است. اگر

چه همه موارد و مثالهای بیان شده در مورد استصحاب در روایات مربوط به استصحاب از گذشته به سوی حال است و این مثال استصحاب از حال به آینده است ولی مورد مخصّص نیست. پس لاتنقض الیقین بالشک ما نحن فیه را شامل است.

۲- این استصحاب اصل مثبت است چون شما می گوئید این مال تا برگشتن باقی می ماند و این شخص هم باقی می ماند، که لازمه عقلی آن رجوع به کفایت است.

آیا این دو مشکل قابل حل است؟

---

۱. وسائل، ج ۲، ح ۱، باب ۳۷ از ابواب نجاسات.

۲. ج ۲، ص ۴۳۸، م ۲۲.

### 65- ادامه مسئله ۲۱ - ۸۵/۱۰/۲۵

بحث در مسئله ۲۱ از مسائل استطاعت در این بود که کسی مالی دارد و نمی داند که تا زمان بازگشت این مال باقی می ماند که زندگیش را پس از بازگشت تأمین کند و مصداق رجوع به کفایت باشد یا نه و اگر این مال باقی نباشد بعد از بازگشت از حج دستش خالی خواهد بود و زندگیش تأمین نخواهد شد؛ حال که شک دارد، آیا حج واجب است؟ مرحوم امام می فرمایند واجب است و دلیلش را بیان نمی کنند ولی مرحوم صاحب عروه در مسئله ۲۲ دلیل آن را استصحاب بقای مال تا هنگام بازگشت می داند. این مسئله در کتب پیشینیان نیامده و تنها در کلام مرحوم نراقی (۱) به آن اشاراتی شده است ولی صاحب عروه که بعضی گفته اند این گونه فروع را از مستند نراقی اقتباس کرده آن را ذکر کرده و محشین عروه در این مسئله سه گروهند: عده ای موافق صاحب عروه و بعضی مخالف و دسته ای مدّعی عروه را پذیرفته اند که این شخص مستطیع است ولی دلیلش را نپذیرفته و این استصحاب را اصل مثبت دانسته اند.

در جلسه قبل بیان شد که دلیل عمده این مسئله استصحاب است و حاصل آن این است که نمی دانیم تا زمان بازگشت این مال می ماند یا نه و اگر مال غائب باشد (مطابق عروه) نمی دانیم تا آن وقت هم خواهد

بود یا نه، اطلاقات لاتنقض بالمشک این را شامل است.

این استصحاب دو اشکال دارد:

۱- این استصحاب در امور مستقبله است ، مثل این که زنی خون می بیند، اگر در ایام عادت باشد حیض

است ولی اگر زن ذات العاده نباشد، اگر دم تا سه روز ادامه یابد دم حیض است، حال این زن به مجرد

رؤیت دم نمی تواند استصحاب کند که دم تا سه روز ادامه خواهد داشت و حکم به حیض کند.

**قلنا:** استصحاب در امور مستقبله جاری نمی شود چون ادله استصحاب از این شک منصرف است.

استصحاب به معنی از سابق به حال رسیدن است ولی حال را به مستقبل کشاندن خلاف ظاهر است و

معتقدیم روایات استصحاب ناظر به چنین جایی نیست و هیچ یک از در روایات استصحاب در مورد

استقبال نیست و اگر شک در شمول و انصراف هم کنیم، کافی است.

۲- این استصحاب اصل مثبت است و مرحوم آقای خویی هم این را اصل مثبت می دانند.

### «بحث اصولی: اصل مثبت»

مورد استصحاب یا باید حکم شرعی باشد مثل این که استصحاب وجوب یا حرمت یا نجاست یا طهارت

کنیم و یا موضوع صاحب حکم شرعی است مثل این که این آب کر بود که کریت موضوع دارای حکم

شرعی است که همان مطهر بودن است و استصحاب کریت باعث جریان حکم مطهریت می شود. حال اگر

مورد استصحاب هیچ یک از این دو نباشد بلکه لازمه عقلی موضوع حکم شرعی باشد، به آن اصل مثبت

می گویند؛ مثلاً نذر کرده که اگر برادرش به پنجاه سالگی رسید یک گوسفند قربانی کند. برادرش مفقود

الاثَر است و استصحاب بقای او را می کند که نه حکم شرعی است و نه موضوع حکم شرعی ولی اگر باقی

باشد با توجه به تاریخ تولّدش لازمه عقلی آن این است که پنجاه ساله باشد، در حالی که بقای حیات،

موضوع چیزی نیست.

در ما نحن فیه بیان آقای خویی این است که شما استصحاب بقای مال می کنید که نه حکم شرعی است و



نه موضوع حکم شرعی، بلکه لازمه بقای مال (لازم عقلی) رجوع به کفایت است که دارای حکم شرعی است.

**قلنا:** این اصل مثبت نیست، چون ما استصحاب بقای مال نمی کنیم بلکه استصحاب بقای مالکیت می کنیم و رجوع به کفایت چیزی جز بقای مالکیت نیست یعنی مالک مالی باشد که نیازهایش را مرتفع کند.

**جمع بندی:** ما این استصحاب را اصل مثبت نمی دانیم، اگر چه استصحاب در امور مستقبل را نمی پذیریم. در اینجا یک اصل عقلایی (چه استصحاب را حجت بدانیم و چه ندانیم) به نام اصل «بقاء السلامة» داریم یعنی عقلاً نسبت به آینده به احتمال فنا توجّه نمی کنند، به عنوان مثال وقتی خانه ای را اجاره می کنند و یا شخصی برای ده سال اجیر می شود، عقلاً این قراردادهای صحیح می دانند با این که نمی دانند که خانه سالم خواهد بود و یا شخص اجیر نمی داند که زنده و سالم خواهد بود و یا در باب سَلَم، جنس را پیش فروش می کند در حالی که نمی داند جنسش سالم خواهد بود و یا نکاح موقت یکساله انجام می دهد با این که نمی داند زنده می ماند و یا قراردادهای بین المللی امضا می کنند با این که معلوم نیست کسی زنده باشد، در بین عقلاً قیودی که به آینده مربوط می شود همه بر فرض بقا و سلامت است و اگر به این احتمال (احتمال فنا) اعتنا کنند، تمام عقود باطل می شود و سنگ روی سنگ بند نمی شود.

در ما نحن فیه نیز که شخص زاد و راحله دارد و مستطیع است نمی داند که تا میقات مستطیع خواهد ماند یا نه در حالی که استطاعت حدوثاً و بقاءً حجت است، ولی بنای عقلاً در امور مستقبله بر سلامت و بقا است و جای استصحاب نیست. این اصل عقلایی در تمام ابواب معاملات جاری است.

**توجّه:** بنای عقلاً غیر از حکم عقل است، چون حکم عقل بازگشت به حسن و قبح است مثل «قبح ظلم» ولی بنای عقلاً مثل این که «ذوالید مالک است» به حسن و قبح بر نمی گردد بلکه قراردادی است که برای ادامه زندگی و حلّ مشکلات جامعه قرار داده شده است.

نتیجه: اگر مالی داشته باشد باید بگوییم ان شاء الله باقی خواهد بود و می تواند به حج برود و به احتمال فنا ترتیب اثر ندهد.

66- مسئله ۲۲ (هل يلزم حفظ الاستطاعة؟) - ۸۵/۱۰/۲۶

**مسألة ۲۲:** لو كان عنده ما يكفي للحج (استطاعت مالی دارد) فإن لم يتمكن من المسير لأجل عدم الصحة في البدن أو عدم تخلية السرب فالأقوى جواز التصرف فيه بما يخرج عن الاستطاعة (از ذیل کلام استفاده می شود که برای یکسال است ولو در سالهای بعد ممکن است راه باز شود) و إن كان لأجل عدم تهيئة الأسباب (استطاعت مالی، بدنی و سربی را دارد ولی اسباب آماده نیست که شاید مرادشان زاد و راحله باشد) أو فقدان الرفقة (کاروانی نیست) فلا يجوز مع احتمال الحصول فضلا عن العلم به و كذا لا يجوز التصرف قبل مجيء وقت الحج (موسم حج نشده، آیا موسم حج شوال، ذی قعدة و ذی حجة است یا زمانی که کاروانها حرکت می کنند؟) فلو تصرف استقر عليه (حج بر او مستقر می شود) لو فرض رفع العذر في ما بعد في الفرض الأول (جایی که احتمال رفع عذر می داد) و بقاء الشرائط في الثاني (صورت علم) و الظاهر جواز التصرف لو لم يتمكن في هذا العام (امسال نمی تواند ولی سال آینده می تواند) و إن علم بتمكنه في العام القابل فلا تجب إبقاء المال إلى السنين القابلة.

**عنوان مسئله:**

اگر استطاعت مالی حاصل شد ولی استطاعتهای دیگر معلوم نیست آیا حفظ این استطاعت مالی لازم است یا می تواند مال را خرج کند؟ به عنوان مثال استطاعت مالی دارد ولی نمی داند راه باز است یا نه، آیا حفظ این استطاعت لازم است یا حفظ استطاعت مالی تا بقیه شرایط حاصل نشود لازم نیست؟ این مسئله در زمان ما مبتلی به است، مثلا استطاعت مالی پیدا می کند و ثبت نام می کند ولی معلوم نیست تا وقتی که نوبتش برسد که استطاعت بدنی داشته باشد.

مسئله پنج صورت دارد:

۱- استطاعت مالی دارد ولی استطاعت بدنی و سربی (طریقی) ندارد و امیدی به حصولش در این سال نیست.

۲- استطاعت مالی دارد ولی استطاعت بدنی و سربی ندارد اما احتمال دارد که حالش خوب شود و یا راه باز شود.

۳- استطاعت مالی، بدنی و سربی دارد ولی اسباب را مهیا نکرده و امیدی هم به تهیه اسباب ندارد.

۴- استطاعت مالی، بدنی و سربی دارد و اسباب را هم فراهم نکرده ولی امید به فراهم کردن آن هست.

۵- استطاعت مالی، بدنی و سربی دارد و اسباب را هم فراهم نکرده و امسال هم امیدی به مهیا کردن آن

نیست ولی سال آینده ممکن است.

آیا در این موارد استطاعت مالی را باید حفظ کند؟

بعضی ادعای اجماع کرده اند که در این صورت برای سال آینده حفظ استطاعت مالی لازم نیست؛ لازمه

این حرف این است که در زمان ما هیچ کس مستطیع نخواهد بود.

برای روشن شدن بحث این صور پنج گانه را در هم ادغام کرده و دو صورت قرار می دهیم:

۱- تمام شرایط حاصل است ولی هنوز وقت حج نرسیده است؛ آیا در این صورت می توان استطاعت را بر

هم زد؟ محلّ بحث است.

از چه زمانی نمی شود در آن اموال تصرف کرد و آن را خرج نمود؟

احتمال دارد تمام سال معیار باشد و احتمال دارد موسم حج به معنی حرکت کاروانها باشد یعنی از زمان

حرکت کاروانها نباید استطاعت را به هم زد و احتمال دارد اشهر حج مراد باشد، یعنی بعد از داخل شدن

شوّال نباید استطاعت را بر هم زد.

۲- استطاعت مالی دارد ولی بقیّه مشکوک است (اگر یقین به عدم حصول باشد، می تواند بر هم زند)،

یعنی احتمال دارد که حالش خوب شود و یا راه باز شود و احتمال دارد که نشود، آیا در اینجا حفظ

استطاعت لازم است یا می تواند استطاعت را بر هم زده و مال را خرج کند؟

با این دو صورت ابعاد مسئله روشن می شود که در واقع دو مسئله است که ما آن را دو صورت از یک

مسئله قرار دادیم، تبعاً للامام و العروة.

مرحوم آقای حکیم کلامی دارد که نشان می دهد خیلی ها متعرّض این مسئله شده اند، مضمون عبارت

ایشان چنین است:

المذكور في كلام الجماعة كالمنتهى و التذكرة و الدروس و المدارك و كشف اللثام و الذخيرة و الجواهر بل

ظاهر التسالم عليه كون المنع مشروطاً بحضور وقت السفر.(۱)

در ادامه ایشان از وقت سفر بحث کرده اند که مراد از وقت سفر چیست؟ آیا وقت حرکت کاروانها است یا

اشهر حج یا یکی از این دو؟

ایشان می فرمایند در مسئله تسالم است یعن همه به آن قائلند در حالی که مرحوم امام اوّل سال را معیار

دانستند.

ادّله:

روایت خاصی در این مسئله نداریم و ما هستیم و اطلاقات ادّله. در وسائل سه باب داریم که سی روایت

دارد و بعضی می گوید استطاعت به معنی زاد و راحله است و بعضی از روایات سلامت بدن را هم اضافه

کرده و بعضی باز بودن راه را هم اضافه می کند و بعضی تعبیر به مال دارد. به عنوان نمونه بعضی از روایات

را بیان می کنیم:

\* ... (صحيحه است) عن أبي عبدالله(عليه السلام) قال: إذا قدر الرجل على ما يحجّ به ثمّ دفع ذلك و ليس

له شغل يعذره به فقد ترك شريعة من شرايع الاسلام.(۲)

در این روایت اشهر حج یا تمام سال و یا حرکت کاروانها مطرح نیست.

\* ... (صحيحه است) عن أبي عبدالله(عليه السلام) قال: قال الله «و لله على الناس حجّ البيت من استطاع

إليه سبيلاً» قال هذه لمن كان عنده مال (از چه زمانی مال داشته باشد، از ابتدای سال یا زمان حرکت

حجاج و یا اشهر حج؟) إلى أن قال: و عن قول الله عزّوجلّ «و من كفر»؟ یعنی من ترک.(۳)

\* ... قال: سأل حفص الكناسي أبا عبدالله(عليه السلام) و أنا عنده عن قول الله عزّوجلّ «و لله على الناس

حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» ما یعنی بذلك؟ قال: من كان صحيحاً في بدنه مخّلى سربه له زاد و

راحله فهو ممّن يستطيع الحج.(۴)

روایات همه از این قبیل است. وقتی دلیل دیگری در مسئله نداریم از این روایات چه می فهمیم؟

اگر کلام آقای حکیم که آن را متسالّم علیه می داند، اجماع بدانیم، ممکن است دلیل باشد ولی ظاهر روایات این است که اگر وقت حج رسید اینها را داشته باشد.

حال بحث در این است که اطلاق این روایات تا کجا را شامل است؟

**قلنا:** ظاهر روایات این است که اگر مستطیع هستی حرکت کن و این برای زمانی است که کاروانها حرکت می کنند که اگر این باشد، دیگر از ابتدای سال که مرحوم امام و بعضی دیگر فرموده اند، معیار نیست و نتیجه آن این است که اگر از ابتدای سال پولی بدستش رسید می تواند خرج کند و اگر در زمان حج مستطیع بود به حج می رود که همان چیزی است که به مشهور نسبت داده اند که زمان حج یا زمان خروج است یا اشهر حج یا احدهما.

در بعضی از کلمات تعبیر این است که خرج کردن مال قبل از «موسم حج» صحیح است و در این صورت حج هم بر او مستقرّ نمی شود.

---

۱. مستمسک، ج ۱۰، ص ۱۰۵ - ۱۰۸.

۲. ج ۱، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ج ۲، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ج ۴، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**67- ادامه مسئله ۲۲ - ۸۵/۱۰/۲۷**

در آستانه ماه محرم الحرام قرار داریم. در زیارت اربعین آمده است:

**«و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الضلالة وحیره الجهالة؛ خون قلبش را در راه تو اهدا کرد تا**

بندگان را از جهالت و نادانی نجات دهد».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای اهدافی قیام کرد که ما این اهداف ده گانه را در پیام قرآن در بحث

نبوت بر اساس آیات قرآن ذکر کرده ایم که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

قرآن می فرماید:

هو الذی بعث فی الأمیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة(۱).

مطابق این آیه تعلیم و تربیت هدف اصلی نبوت ذکر شده است.

و یا در جای دیگر در مورد تمام انبیا می فرماید: لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و

المیزان ليقوم الناس بالقسط.(۲)

قیام به قسط و عدالت در جامعه هدف قیام پیامبران و نزول کتابهای آسمانی است.

در آیه دیگری در مورد پیامبر مسئله آزادسازی بشر را مطرح کرده و می فرماید:

و یضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت علیهم.(۳)

قیام عاشورا ادامه رسالت پیامبر و به دنبال همان اهداف است و به همین جهت در عزاداری عاشورا همه باید این اهداف را دنبال کنند. این فقره از زیارت اربعین می گوید امام حسین(علیه السلام) خون قلبش را اهدا کرد تا مردم را از ضلالت نجات دهد.

در خطبه ای که حضرت در مکه در هنگام حرکت و یا در بین راه ایراد فرمودند، این اهداف ذکر شده است.

فرمود: قیام کردم که امر به معروف و نهی از منکر کنم و سیره جدم را زنده کنم، آیا نمی بینید که به حق

عمل نشده و از باطل فاصله نمی گیرند؛ من قیام کردم که حق را اجرا کنم و باطل را از بین ببرم.

از این فرمایشات روشن می شود که اهداف امام حسین(علیه السلام)همان اهداف پیامبر(صلی الله علیه

وآله) است، ارزشهایی که بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله)به تدریج فراموش شده بود به وسیله آن حضرت

زنده شد و اگر قیام امام حسین(علیه السلام)نبود، معلوم نبود که کار اسلام به کجا می کشید.

ما از مسلمانان صدر اسلام تعجب می کنیم که چگونه معاویه، فرزند ابوسفیان و هند جگرخوار را خلیفه

پیامبر(صلی الله علیه وآله)قرار داده اند. امام حسین(علیه السلام) با این قیام خدمت بزرگی به اسلام کرد

چرا که پرده ها را کنار زده و بنی امیه را رسوا نمود.

پس باید سعی شود که در مجالس امام حسین این اهداف زنده شود امر به معروف و نهی از منکر زنده

شده، تعلیم و تربیت اسلامی جایگزین تعلیم و تربیت منحرف مادی شود.

عزاداری اگر چه بسیار لازم است، ولی مقدّمه احیای ارزشهاست. جای جای داستان عاشورا پیام است، وقتی گفته می شود که در لشکر امام حسین (علیه السلام) از پیرمرد تا کودک شش ماهه وجود داشت، پیامش این است که همه مسلمانان باید در مبارزه با دشمن شرکت کنند و یا نماز ظهر عاشورا زیر رگبار تیر دشمن پیامش نماز اوّل وقت است که حتی در مقابل تیرباران دشمن، نماز اوّل وقت را فراموش نکنید. دشمن یکسال سم پاشی می کند و مجالس عزاداری باید مشکلات فرهنگی یک سال را حل کند. مجالس باید از صورت تشریفات خارج شده، به برنامه های تربیتی تبدیل شود و با بدعتهایی که در بعضی از مجالس گذاشته می شود باید با زبان خوب مبارزه شود. گروهی نادان یا تحریک شده دشمنان می خواهند این مجالس را به یک پوسته خالی از مغز تبدیل کنند که باید جلوی آن را بگیریم. این مجالس به هر قیمتی باید برپا شده و نباید فراموش شود. باید هوشیار بود و از نقشه های دشمن آگاهی داشت. نکته قابل توجّه این است که دشمن می خواهد گروهی از مسلمین را بر علیه شیعیان و ایران متحد کند. دشمنان می گویند از این کشور مستقل احساس خطر می کنیم که روز به روز قویتر شده و منافع ما را به خطر می اندازد. لشکر کشی جدید به عراق تنها برای عراق نیست بلکه از این می ترسند که همه چیز از دستشان برود. باید مسلمانان را آگاه کرد تا فریب دشمن را نخورند. در جنگ شش روزه، اسرائیل ممالک عربی را در هم کوبید و زمینهای آنها را گرفت و آمریکا هم پشتیبان اسرائیل بود این همان امریکا است و که با صراحت می گوید اسلام دشمن شماره یک غرب است. علمایی که بر ضدّ شیعه فتوا می دهند باید توجّه داشته باشند که همین ها بودند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مسخره کرده و بوسیله پاپ اسلام را به خشونت متّهم کردند. اینها با اسلام مخالفند نه با تشیع، این همه غفلت تا کی؟! علمای اسلام و ملّتهای مسلمان باید آگاه شوند و تسلیم توطئه های دشمن نشوند.

\*\*\*

بحث در مسئله ۲۲ از مسائل استطاعت در این بود که اگر استطاعت مالی پیدا شود و استطاعت بدنی و طریقی نبوده و امیدی هم به حصول آن نباشد، می توان استطاعت را به هم زد و مال را خرج نمود، چون یک شرط از سه شرط حاصل شده و دوتای دیگر حاصل نیست؛ حال اگر تمام شرایط استطاعت فراهم باشد از چه زمانی نمی توان در آن اموال تصرف کرده و خرج نمود؟ از ابتدای سال، از موسم حج و حرکت کاروانها و یا از اوّل شوّال که اوّل اشهر حجّ است کدام مراد است؟

**قلنا:** اصل در مسئله این است که زمان کمتر را بگوییم، یعنی شک داریم که حقّ تصرف در اموال را دارد یا نه، اصل اباحه است.

ظاهر اطلاقات هم همین است چون دلیل خاصّی نداریم، قرآن می فرماید: **«لله على الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» (۴)** امر ظاهر در فوریت و بنابراین معنی فوریت این است که ایام حج شده باشد، چون بعث به حج در موسم حج است و آن زمان معیار است و استطاعت قبلی را می توان به هم زد.

شاهد دیگر آیه **«و أدّن في الناس بالحج يأتوك رجالا...» (۵)** است مطابق آیه پیاده و سواره حرکت می کنند که زمان آن موسم حج است و جلوتر از موسم حج حرکت نمی کنند.

شاهد سوّم روایات عدیده ای که می گوید «من كان عنده زاد و راحلة» و زاد و راحله را انسان در زمان حرکت آماده می کند و برای موسم حجّ است.

بنابراین ظاهر آیات و روایات این است که استطاعتی که حفظش لازم است، در موسم حجّ است و قبل از آن دلیلی نداریم و آقای حکیم فرمود که عبارت اصحاب هم دلالت بر همین دارد و متسالم علیه است.

در اینجا دو نکته لازم به ذکر است:

۱- اگر مجبور شدیم زاد و راحله را از چند سال قبل آماده کنیم معنایش این است که موسم حجّ او از چند سال قبل است و باید از همان موقع محاسبه کند، چون در ایام حج ممکن نیست. در حال حاضر هم تهیه زاد و راحله جز با اسم نویسی چند سال قبل میسر نیست.

به عقیده ما در شرایط فعلی اگر کسی اموالی دارد، باید از قبل اسم نویسی کند و مشمول **«لله على الناس**



حجّ البیت» است.

۲- مرحوم نراقی در مستند می فرماید: اگر کسی مستطیع بود و بر خلاف دستور (چه ابتدای سال و چه

موسم و چه اشهر حج) اموالش را بخشید و یا فروخت، آیا این هبه یا بیع صحیح است؟

ایشان معتقدند بیع و هبه باطل است چون نهی در معامله مفسد است .

قلنا: مبنای همه این است که نهی تکلیفی (نه وضعی) در معاملات موجب فساد نیست، چون قصد قربت در

آن شرط نیست، اگر چه خلاف کرده است.

---

۱.سوره جمعه، آیه ۲.

۲.سوره حدید، آیه ۲۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۵. سوره حج، آیه ۲۷.